



Civil Penalties in the Shadow of Criminal Offence: A Critical Reassessment of Fraudulent Alienation

Reza Daryaei¹ | Jamshid Gholamloo²✉

1. Department of Law, Faculty of Literature & Humanities, University of Guilan, Guilan, Iran. Email: reza.daryaie@guilan.ac.ir

2. Corresponding Author: Department of Criminal Law & Criminology, Faculty of Law & Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: Jamshid.Gholamloo@ut.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Manuscript Received:
30 June 2023

Final revision received:
11 August 2023

Accepted:
21 August 2023

Published online:
30 August 2023

Keywords:

*Fraudulent alienation,
Validity of contract,
Criminal sanctions,
Creditor, Enforcement of
Financial Judgments Act*

ABSTRACT

The concept of fraudulent alienation in Iranian law is complex, particularly concerning criminal and civil law. Although the law acknowledges the term "alienation", legal professionals and judicial precedents have often referred to it as a transaction. Consequently, when analyzing this criminal act, it becomes necessary to delve into the exact meaning of the term and determine whether it encompasses unilateral legal actions. Additionally, the interpretation of "motive" within the realm of criminal law requires further scrutiny. From a civil standpoint, legal practitioners have proposed various possibilities, such as "nullity," "invalidity," and "non-enforceability of the contract towards the creditor," to address the legal consequences of such criminalized transactions. This article critically examines how well each of these conventional legal solutions aligns with the true intentions of the legislator and explores the potential for alternative legal scenarios. Our hypothesis posits the "absolute validity" of fraudulent alienation concerning the parties involved in the transaction and the creditors.

Cite this article: Daryaei, Reza Daryaei & Jamshid Gholamloo (2023) "Civil Penalties in the Shadow of Criminal Offence: A Critical Reassessment of Fraudulent Alienation", *Criminal Law and Criminology Studies*, 53 (1), 47-74, DOI: <https://doi.org/10.22059/JQCLCS.2024.370347.1897>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <https://doi.org/10.22059/JQCLCS.2024.370347.1897>



تعزیر مدنی در سایه جرم تعزیری؛

باز تحلیل انتقادی اثر وضعی جرم انتقال مال با انگیزه فرار از پرداخت دین

رضا دریائی^۱ | جمشید غلاملو^۲

۱. گروه حقوق، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گیلان، گیلان، ایران. رایانامه: reza.daryaei@guilan.ac.ir

۲. نویسنده مسئول: گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

رایانامه: Jamshid.Gholamloo@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۲/۴/۹

تاریخ بازنگری:

۱۴۰۲/۵/۲۰

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۲/۵/۳۰

تاریخ انتشار:

۱۴۰۲/۶/۱۸

کلیدواژه‌ها:

تعزیر،

جرم انتقال مال با انگیزه

فرار از دین،

صحت معامله،

طلبکار،

قانون نحوه اجرای

محکومیت‌های مالی

جرم انتقال مال با انگیزه فرار از پرداخت دین پیوندی وثیق با تحلیل ابعاد مدنی آن دارد، به نحوی که شناسایی شرایط حقوقی آن از گذر تحلیل ارکان مادی و روانی جرم مورد بحث می‌گذرد. در این مقاله به‌طور مشخص این مسئله بررسی شد که منظور از «انتقال» به‌عنوان رفتار تشکیل‌دهنده در این جرم چیست و از نظر قانونی نقش انتقال‌دهنده و انتقال‌گیرنده در تحقق چنین انتقال مجرمانه‌ای به چه صورت است؟ با باور به این ایده که انتقال را باید بر پایه مفهوم حقوقی آن تحلیل کرد، استدلال شد که انتقال تنها با عقود، چه معوض و چه غیرمعوض، محقق می‌شود و ایقاعات را در برنمی‌گیرد. بدین ترتیب با طرفینی تفسیر کردن این جرم و مخالف با دیدگاهی که برای انتقال‌گیرنده نقش اصلی قائل نیست، او نیز مرتکب اصلی محسوب می‌شود. از نظر رکن روانی به این پرسش مهم پرداخته شد که چرا به‌جای «قصد/سوءنیت» از «انگیزه» استفاده شده است؟ به‌نظر می‌رسد علت این امر، تنظیم قانون بر پایه ملاحظات حقوق قراردادهای و عمد در عدم استفاده از قصد بوده و در نتیجه، از نظر جزایی تفسیر آن به «سوءنیت یا قصد مجرمانه» صحیح‌تر و با اصول سازگارتر است. در مرحله واکنش به اتهامات مهمی توجه شد؛ از یک سو، پاسخ داده شد که اطلاق «تعزیر مدنی» به «جریمه» که ضمانت اجرایی مختص انتقال‌گیرنده عالم است، با ماهیت آن انطباقی دقیق‌تر دارد و واجد آثار «تعزیر جزایی» نیست. سرانجام، از نظر مدنی و با رویکردی انتقادی، این پرسش بسیار مهم مدنظر قرار داده شد که هریک از سه راهکار حقوقی «بطلان»، «عدم نفوذ» و «غیرقابل استناد بودن قرارداد در برابر طلبکار» درباره معامله با انگیزه فرار از دین که با ممنوعیت کیفری مواجه شده، تا چه اندازه با نظر واقعی قانونگذار سازگاری دارد و آیا نمی‌توان وضعیت حقوقی دیگری را برای چنین معاملاتی برگزید که از جامعیتی بیشتر برخوردار باشد و با مبانی حقوقی نیز سازگارتر؟ فرضیه ما «صحت مطلق» معامله با انگیزه فرار از دین، چه نسبت به طرفین معامله و چه در برابر طلبکاران است. گرچه پذیرش این دیدگاه در بادی امر دشوار می‌نماید و شاید گمان شود به‌درستی قادر به تأمین منافع طلبکاران نیست، با تحلیل ابعاد حقوقی و کیفری موضوع، قابل دفاع که ارجح به نظر می‌رسد.

استناد: دریائی، رضا؛ جمشید غلاملو (۱۴۰۲). تعزیر مدنی در سایه جرم تعزیری؛ باز تحلیل انتقادی اثر وضعی جرم انتقال مال با انگیزه

فرار از پرداخت دین، مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، ۵۳ (۱)، ۷۴-۴۷.

DOI: https://doi.org/10.22059/JQCLCS.2024.370347.1897



© نویسندگان

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

DOI: https://doi.org/10.22059/JQCLCS.2024.370347.1897

۱. مقدمه

مدیونیت حکمی وضعی است که به دنبال خود حکم تکلیفی و وجوب ادای دین را به همراه دارد. با این حال، بسیار مشاهده می‌شود که شخص مدیون به دنبال امتناع از پرداخت دین است. از آنجا که به جز اموالی که مستثنیات دین به‌شمار می‌آیند، امکان توسل طلبکار به اموال تحت مالکیت مدیون برای وصول مطالبات وجود دارد، برخی بدهکاران برای ایجاد مانع در این مسیر، چاره را در انتقال این اموال می‌بینند و به بیانی دیگر، اموال خود را با انگیزه فرار از ادای دین به دیگران منتقل می‌کنند. قانونگذار از گذشته در قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی در این باره تدبیری اتخاذ کرده و با جرم‌انگاری معامله با انگیزه فرار از دین و تعیین ضمانت اجرای کیفری، بیشترین حمایت خود را از طلبکاران اعلام کرده است. این تدبیر با تحولات قانونی روبه‌رو بوده و همواره آثار حقوقی آن بر وضعیت معامله انجام‌شده محل بحث قرار گرفته است. به لحاظ کیفری ماهیت واقعی و دقیق ارکان این جرم همچنان نقاطی کور دارد؛ چه از نظر رفتار مجرمانه، موضوع و نتیجه و چه از نظر مرتکبان و مجازات آنها که تلاش شد به‌نحوی جامع و همسو با ماهیت مدنی موضوع بررسی شوند و به این پرسش‌ها توجه شود که منظور از «انتقال» به‌عنوان رفتار تشکیل‌دهنده جرم چیست؟ افزون بر این، ضمن مبهم بودن عبارت «در حکم شریک» استفاده شده در ماده ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، مجازات محسوب کردن «جریمه» در ماده یادشده از نظر حقوق کیفری قابل تأمل به‌نظر می‌رسد. همچنین از نظر مدنی، این پرسش مهم از دیرباز مطرح است که اثر وضعی معامله با انگیزه فرار از دین که جرم محسوب شده است، چیست؟ از سویی، اصل تسلیط ایجاب می‌کند تا امکان انجام معامله برای شخص مدیون، پیش از توقیف مال، مورد شناسایی قرار گیرد و از سویی دیگر، منافع طلبکاران اقتضا دارد تا با اقدامات ضرری از سوی مدیون به‌نحوی برخورد شود. شناسایی نقطه تعادل میان حقوق اشخاص مختلف درگیر در این موضوع و مبنای آن خالی از دشواری نیست. در مخالفت با صحت این معامله، دیدگاه‌های گوناگونی ارائه شده که هر یک تلاش داشته‌اند نظری مطرح سازند که هرچه بیشتر با نظم حقوقی موجود سازگار باشد. برای نمونه برخی این معاملات را باطل (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۶: ۲۳۴؛ عبده، ۱۳۸۰: ۱۱۸؛ محسنی، ۱۳۹۵: ۹۸)، برخی غیرنافذ (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲: ۱۷۹-۱۸۰؛ شهیدی، ۱۳۸۲: ۳۴۵؛ به بعد؛ قاسمی حامد، ۱۳۸۷: ۲۲۱؛ ره‌پیک، ۱۳۸۵: ۱۱۶-۱۱۷) و برخی غیرقابل استناد دانسته‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۲۶۰، ۲۹۱؛ صفایی، ۱۳۸۳: ۱۵۳؛ درویش خادم، ۱۳۷۰: ۲۶؛ میرزائزاد جویباری، ۱۳۹۰: ۲۹۲؛ ایزانلو و شریعتی نسب، ۱۳۹۱: ۴۷). بخش زیادی از این اختلاف‌نظرها ریشه در تحولات تقنینی و تفسیرهای متفاوت از قوانین دارد. ماده ۲۱۸ قانون مدنی مصوب ۱۳۰۷ مقرر داشته بود: «هرگاه معلوم شود که معامله به قصد فرار از دین واقع شده، آن معامله نافذ نیست». با اینکه در این ماده به‌روشنی بیان نشده بود که این نافذ نبودن صرفاً نسبت به شخص ثالث است یا علاوه بر آن در

رابطه میان طرفین هم همین‌گونه است، طرفداران عدم نفوذ این معاملات، عدم نفوذ را در معنای عام آن در نظر گرفته و به‌طور کلی این معامله را فاقد نفوذ معرفی می‌کنند. در سال ۱۳۶۱ این ماده قانون مدنی نسخ و قریب ده سال بعد، جایگزین آن در سال ۱۳۷۰ با این عبارت بیان شد: «هرگاه معلوم شود که معامله با قصد فرار از دین به‌طور صوری انجام شده آن معامله باطل است». در تحول اخیر ضمانت اجرای معامله به انگیزه فرار از دینی که به‌صورت غیرصوری منعقد می‌شود در هاله‌ای از ابهام قرار گرفت. افزون بر مواد فوق از قانون مدنی، در قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی نیز به این مهم توجه شده است و پژوهشگران در شناسایی وضعیت حقوقی این معاملات بدان توجه کرده و اغلب بر اساس آن به نظریه غیرقابل استناد بودن معامله با انگیزه فرار از دین تمایل پیدا کرده‌اند. آخرین تحول در این خصوص ناظر بر ماده ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴^۱ است که با وجود برخی تفاوت‌ها، تا حد زیادی از حیث جنبه مدنی مشابه با قوانین سابق بر خود است. در این قانون دو فرض پیش‌بینی شده است که نخست وضعیتی است که انتقال‌گیرنده، عالم به موضوع معامله با انگیزه فرار از دین نیست و دوم حالتی است که او علم به این امر دارد. در فرض نخست، انتقال‌گیرنده نه به مجازات تعزیری محکوم می‌شود و نه مشمول ضمانت اجرای مدنی می‌گردد؛ زیرا معامله صحیح محسوب می‌شود و مسئولیت کیفری در این فرض تنها متوجه انتقال‌دهنده است و محکومیت او نیز تأثیری در وضعیت حقوقی معامله ندارد. در حالت دوم، او افزون بر اینکه مشمول ضمانت اجرای کیفری می‌شود، به «جریمه» نیز محکوم می‌گردد. آنچه قانون از جریمه مراد کرده جبران خسارات بزه‌دیدگان/طلبکاران از محل عین مال مورد معامله یا مثل یا قیمت آن است. آیا قانونگذار در این فرض معامله را صحیح دانسته؟ «جریمه» چگونه ضمانت اجرایی است و ماهیت و آثار آن بر معامله انجام‌گرفته چیست؟

به‌نظر می‌رسد هیچ‌یک از سه دیدگاه بطلان، عدم نفوذ و غیرقابل استناد بودن با راه‌حل و منطق مدنظر قانونگذار همخوانی ندارد. فرضیه ما این است اگرچه قانونگذار معامله با انگیزه فرار از دین غیرصوری را با ممنوعیت کیفری مواجه کرده، از نظر حقوقی آن را چه بین طرفین و چه نسبت به اشخاص ثالث به‌طور مطلق صحیح دانسته و چنین سازوکاری با امکان توسل به تعزیر در امور مدنی برای مواجهه با شخص یا اشخاصی که زمینه تضييع حقوق طلبکاران را فراهم می‌آوردند، سازگار است. در این مقاله با روش تحلیلی-توصیفی و با ابزار کتابخانه‌ای، در مقام سنجش فرضیه پیش‌گفته‌ایم تا بررسی کنیم دیدگاه پیش‌گفته تا چه اندازه از مبانی حقوقی قابل قبول برخوردار است. این امر نه‌فقط بر اساس منطوق ماده ۲۱ قانون، بلکه بر پایه دیدگاه‌ها و

۱. زین پس «ماده ۲۱ قانون»

استدلال‌های حقوقی‌ای که با حکم مادهٔ پیش‌گفته سازگار و همسو به‌نظر می‌رسد، انجام شده است. همچنین به‌دلیل ماهیت دوگانهٔ معامله با انگیزهٔ فرار از پرداخت دین، ارکان و شرایط جزایی و مدنی آن و نیز ضمانت‌اجراه‌های مقرر برای آنکه شامل تعزیر کیفری و نیز تعزیر مدنی (جریمه) می‌شود، با رویکرد انتقادی به ادبیات پژوهشی پیشین و نیز از نظر جزایی که جرم معامله با انگیزهٔ فرار از دین کمتر مورد توجه قرار گرفته^۱، موضوع تحلیل خواهد شد و تا حد امکان از طرح مطالبی که در سایر پژوهش‌ها بدان پرداخته شده است، اجتناب می‌شود. در واقع، تمرکز این پژوهش بر شناسایی نظر قانونگذار و دلایل و پیامدهای آن است که این منظور با تحلیل هر دو بعد موضوع به‌ویژه تعزیر کیفری و تعزیر مدنی پیش‌بینی‌شده در مادهٔ ۲۱ قانون، شذنی به‌نظر می‌رسد.

۲. شرایط و آثار اعمال تعزیر کیفری

تعریف مدنی و جزایی معامله با انگیزهٔ فرار از دین به‌هم‌وابسته و حتی در هم تنیده‌اند؛ به‌گونه‌ای که از یک سو، آنچه به‌طور مشخص دربارهٔ این معامله تشریح شده، مادهٔ ۲۱ قانون است که در مقام بیان وصف مجرمانه و کیفری آن بوده است تا اوصاف مدنی و از سوی دیگر، در مادهٔ یادشده نیز قانونگذار بدون اینکه معامله فرار از دین را تعریف کند، شرایط کلی‌اش را بیان کرده است. در نتیجه، از آنجا که هستهٔ اصلی جرم معامله فرار از دین را یک «عمل حقوقی» تشکیل می‌دهد، برای فهم ماهیت مجرمانه و نیز تحلیل ارکان تشکیل‌دهندهٔ آن لازم است که این عمل حقوقی ابتدا از نظر حقوق مدنی، تعریف شود. به‌نظر می‌رسد برای فهم دقیق مفهوم این معامله، بهتر و بلکه ضروری باشد از شرایطی که قانونگذار برای معرفی عنصر مادی این جرم در مادهٔ ۲۱ قانون بیان کرده است، کمک گرفت و بدین‌سان، با تحلیل ارکان تشکیل‌دهندهٔ جرم معامله با انگیزهٔ فرار از دین، ماهیت جزایی و مدنی آن به روشی درست‌تر و دقیق‌تر قابل فهم گردد.

۲.۱. رکن مادی جرم

مستند قانونی جرم معامله با انگیزهٔ فرار از پرداخت دین مادهٔ ۲۱ قانون نحوهٔ اجرای محکومیت‌های مالی است که مقرر کرده است: «*انتقال مال به دیگری به هر نحو به‌وسیلهٔ مدیون با انگیزه فرار از ادای دین به‌نحوی که باقیمانده اموال برای پرداخت دیون کافی نباشد،*

۱. گفتنی است که دربارهٔ جرم معامله با انگیزهٔ فرار از پرداخت دین حقوقدانان جزایی کمتر به آن علاقه نشان داده‌اند و تنها برخی حقوقدانان جزایی اشارهٔ خیلی گذرا به این جرم داشته‌اند (ر.ک: آقایی‌نیا و رستمی، ۱۳۹۷). جنبهٔ کیفری موضوع گاه توسط پژوهشگران حقوق خصوصی مورد توجه و تحلیل قرار گرفته (برای نمونه: قجاوند و شیرزاد، ۱۳۹۹: ۱۴۳-۱۷۱) که از جامعیت چندان‌ی برخوردار نیستند.

موجب حبس تعزیری یا جزای نقدی درجه شش یا جزای نقدی معادل نصف محکوم به یا هر دو مجازات می‌شود و در صورتی که منتقل‌الیه نیز با علم به موضوع اقدام کرده باشد در حکم شریک جرم است. در این صورت عین آن مال و در صورت تلف یا انتقال، مثل یا قیمت آن از اموال انتقال‌گیرنده به‌عنوان جریمه اخذ و محکوم به از محل آن استیفا خواهد شد. بر این اساس، ارکان جرم قابل تحلیل هستند.

رفتار در جرم معامله با انگیزه فرار از پرداخت دین، «انتقال» است و قانون این مطلب را در ماده ۲۱ مورد تصریح قرار داده که عبارت «انتقال مال به دیگری...» متوجه مدیون و عبارت «... در صورتی که منتقل‌الیه نیز با علم به موضوع اقدام کرده باشد در حکم شریک جرم است...» متوجه انتقال‌گیرنده است. جالب است با اینکه در متن قوانین نحوه اجرای محکومیت‌های مالی از واژه «انتقال» استفاده شده، نه «معامله»، اما پیشینه قضایی و به‌ویژه دکترین آن را معامله دانسته است. برای نمونه استاد کاتوزیان در مقام تعریف بیان کرده‌اند: «معامله‌ای است که مدیون اختیار و قصد انجام آن را دارد؛ ولی هدف او این است که بدین تمهید از پرداخت دین خود فرار کند» (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۲۵۵). به‌نظر می‌رسد دو تفسیر قابل ارائه است؛ یک تفسیر این می‌تواند باشد که منظور از معامله معنای خاص آن، یعنی عقد که نیازمند اراده دو یا چند طرف است، منظور بوده است (شهیدی، ۱۳۸۲: ۳۶۸-۳۶۹؛ صفایی ۱۳۸۳: ۱۴۸). تفسیر دیگر این است که معنای عام از معامله مراد بوده و شامل ایقاعات که با اراده یک طرف محقق می‌شود نیز می‌گردد و در این صورت، انتقال‌گیرنده‌ای وجود نخواهد داشت. مثال خوب برای ایقاع، فرضی است که مدیون عمل حقوقی ابراء دین را انجام دهد. همچنان که برخی حقوقدانان مدنی، انتقال موضوع فرار از دین را اعم از عقد و ایقاع دانسته‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۲۷۱-۲۷۲).

به‌نظر می‌رسد آنچه در قانون به‌طور صریح استفاده شده، «انتقال» است، نه معامله و عموماً آنچه از انتقال مستفاد می‌شود با ماهیت عقد پیوند و قرابت دارد تا ایقاع.^۱ شاید به همین علت بوده که قانون همزمان به انتقال‌گیرنده و انتقال‌دهنده توجه داشته است. در آخرین رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در سال ۱۳۹۸ به شماره ۷۷۴ بدون اینکه از واژه معامله استفاده کرده باشد، فقط از انتقال سخن گفته است. این انتقال را می‌توان اعم از انتقال حق و ملک دانست و به این ترتیب شامل مواردی مانند عقد رهن که مفید انتقال حق است نیز می‌شود.^۲

۱. بر همین پایه، به باور ما انتقال مال برای فرار از پرداخت دین، جرمی طرفینی است که در ادامه و در بخش مرتکبان تحلیل شده است.

۲. بر این اساس انتقادی که برخی حقوقدانان در خصوص عدم شمول مفهوم «انتقال» بر عقد رهن بیان کرده‌اند (صفایی، ۱۳۸۳: ۱۴۷)، وارد به‌نظر نمی‌رسد.

بدین سان، انتقال در حقوق ایران با ایجاب و قبول صورت می‌پذیرد و رسمی یا عادی بودن سند انتقال، عین یا منفعت بودن موضوع انتقال و یا معوض و یا بلاعوض بودن آن تأثیری در موضوع ندارد (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۲۷۳؛ شهیدی، ۱۳۸۲: ۳۴۸ و ۳۶۹؛ صفایی، ۱۳۸۳: ۱۴۳). اگر انتقال‌دهنده ایجابی دهد تا زمانی که قبولی از سوی انتقال‌گیرنده صورت نگرفته باشد، انتقالی نیز تحقق نیافته است. اما اینکه «انتقال» در این ماده دقیقاً چه گستره‌ای را در برمی‌گیرد، محل بحث به نظر می‌رسد؛ نخست، مبهم است که آیا انتقال صحیح، شرط وقوع جرم است یا انتقال به‌تنهایی حتی اگر باطل و غیرنافذ باشد نیز منظور بوده است. به‌طور مشخص، آیا با انتقال صوری مال با انگیزه فرار از دین نیز جرم رخ می‌دهد؟ این پرسش اهمیتی افزون می‌یابد وقتی که ماده ۲۱۸ قانون مدنی اصلاحی ۱۳۷۰ معامله با قصد فرار از دینی را که به‌صورت صوری انجام گرفته باشد، باطل اعلام کرده است. به‌نظر می‌رسد بر خلاف نظری که معامله صوری با انگیزه فرار از دین را نیز مشمول ماده ۲۱ می‌داند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲: ۱۸۲؛ آقای‌نیا و رستمی، ۱۳۹۷: ۱۳۳؛ محسنی، ۱۳۹۵: ۹۸)، منظور قانون به‌طور کلی انتقالی است که به لحاظ حقوقی صحیح و واقعی و به بیانی ساده، «منشأ اثر» باشد، نه باطل و حتی غیرنافذ؛ انتقالی که اثر قانونی بر آن مترتب نیست، به‌مثابه عدم است. بنابراین، همان‌طور که در ادامه خواهد آمد اساساً در این ماده با معامله صحیح مواجهیم.

موضوع جرم ماده ۲۱، مال است. با توجه به اطلاق آن اعم از مال منقول و غیرمنقول منظور خواهد بود و باید وصف «خود» را به مال افزود که شاید به‌دلیل بدیهی بودن در متن قانون به آن تصریح نشده است. مال اعم از عین یا منفعت یا حقوق مالی منظور است و می‌توان مدیونی را فرض کرد که با انگیزه فرار از دین یک باب مغازه متعلق به خود را به مدت طولانی، مثلاً ۲۰ ساله، به دیگری اجاره دهد. به‌نظر می‌رسد خارج کردن انتقال منافع با هدف ممنوعیت معاملات با انگیزه فرار از پرداخت دین منافات داشته و با اطلاق «انتقال» نیز ناهمخوان باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۲۷۳؛ شهیدی، ۱۳۸۲: ۳۶۹). اما آیا اموال غیرعینی، مانند حق‌ها و اموال معنوی و فکری و اعتباری ... نیز مشمول ماده است؟ اگرچه سابقه تقنینی جرم معامله با انگیزه فرار از دین و رویه قضایی بیشتر ناظر بر اموال عینی است، با توجه به رسمیت یافتن اموال و حقوق غیرعینی در جامعه امروزی و وضع قوانینی که به آن توجه داشته و مال محسوب کرده‌اند، پاسخ مثبت به پرسش پذیرفتنی‌تر است.

پیش از اینکه به عنصر شرایط بپردازیم، بهتر است نتیجه جرم موضوع بحث مشخص شود تا اگر مقید به نتیجه نباشد، دو عنصر نتیجه و رابطه علیت از تحلیل رکن مادی خارج شوند. در ظاهر این‌گونه به‌نظر می‌رسد که معامله با انگیزه فرار از پرداخت دین، جرمی مطلق و بی‌نیاز از نتیجه باشد که به صرف ارتکاب رفتار «انتقال» (و در صورت وجود دیگر شرایط رکن مادی مقرر در ماده) رخ می‌دهد و تمام می‌شود. در متن قانون نیز به نتیجه خاصی اشاره نشده است،

بنابراین، به محض اینکه انتقال از نظر حقوقی، قوامی صحیح یافت، جرم تام انتقال مال با انگیزه فرار از دین واقع شده محسوب می‌شود، بدون اینکه نیازی به رخداد دیگری معلول از این رفتار باشد. با وجود این چرا مقید به نتیجه در نظر گرفته نشود؟ اگرچه در متن قانون از نتیجه‌ای که معلول رفتار مرتکب باشد سخنی گفته نشده است، به نظر می‌رسد با توجه به ماهیت این جرم و از نظر لفظی عبارت‌های «فرار از ادای دین» و «به‌نحوی که باقیمانده اموال برای پرداخت دیون کافی نباشد» مندرج در ماده ۲۱، «ضرر» به‌عنوان نتیجه انتقال (معامله) شرط تحقق جرم است. بنابراین، اگر مدیون حتی با انگیزه فرار از پرداخت دین، مال خود را به دیگری انتقال دهد، ولی این انتقال موجب اضرار طلبکاران نگردد، جرمی رخ نداده است. این تفسیر با اصول اساسی معاملات، مانند اصل صحت و لزوم قراردادهای، نیز سازگارتر است و خللی به صحت معامله انجام شده وارد نمی‌آورد (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۲۸۲-۲۸۴) و بر پایه آن اساساً چه تعزیر کیفری و چه مدنی قابلیت اعمال نمی‌یابند.

گفتنی است چون برای جرم ماده ۲۱ مجازات‌های درجه شش تعیین شده و مجازات جزای نقدی نسبی مقرر در ماده «معادل نصف محکوم به» حسب رأی وحدت رویه شماره ۷۵۹-۱۳۹۶/۴/۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور درجه هفت اعلام شده است، به استناد ماده ۱۲۲ قانون مجازات اسلامی شروع به جرم معامله با انگیزه فرار از دین و همین‌طور دیگر اشکال جرم ناقص یعنی جرم محال و عقیم (ماده ۱۲۲ قانون مجازات اسلامی و تبصره آن)، اساساً وصف مجرمانه نداشته و قابل مجازات نیستند تا موضوع از این حیث تحلیل‌پذیر باشد. از این‌رو اگر مدیون به انگیزه فرار از پرداخت دین خواسته باشد مال خود را انتقال دهد و ایجابی را مطرح سازد، تا زمانی که انتقال به لحاظ حقوقی به‌نحو تام تحقق نیافته باشد، موضوع وصف کیفری نخواهد داشت.

افزون بر نتیجه، **شرایطی** نیز برای تحقق جرم پیش‌بینی شده است که شامل این موارد می‌شود:

نخست، **مرتکبان** جرم موضوع ماده ۲۱، انتقال‌دهنده‌ای است که «مدیون» است و دیگری، «انتقال‌گیرنده‌ای» است که عالم به شرایط است که از نظر رکن مادی، انتقال‌گیرنده خصوصیتی ندارد تا در اینجا تحلیل شود. **مدیون** شخصی است که دینی قطعی بر گردن اوست. بنابراین، شخصی که دیون قطعی و حال بر گردن ندارد، مدیون مدنظر این ماده محسوب نخواهد شد.^۱ همچنان‌که هیأت عمومی دیوان عالی کشور طی رأی وحدت رویه شماره ۷۷۴ مورخ ۱۳۹۸/۰۱/۲۰ که تحقق جرم معامله با انگیزه فرار از دین را منحصرأً شامل معامله شخص

۱. از نظر تحلیلی برای ملاحظه امکان شمول معامله به انگیزه فرار از دین نسبت به دیون موجد و همچنین دیونی که در آینده ایجاد می‌شوند (ر.ک: کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۲۷۸-۲۸۱؛ شهیدی، ۱۳۸۲: ۳۷۲-۳۷۳).

مدیونی دانسته که محکومیت او به ادای دین قطعیت یافته است. مبنای استنباط قضات هیأت عمومی دیوان عالی کشور از این تصمیم قضایی، تعیین جزای نقدی معادل نصف «محکوم به» است که در متن ماده ۲۱ بدان تصریح شده است. واقعیت آن است که معامله با انگیزه فرار از دین، جرمی مربوط به «مرحله اجرا» است و به همین دلیل است که در قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی آمده است؛ با وجود این، نقدی که به رأی یادشده وارد است، خروج ناروا از معیار «قطعی بودن دین» است. برای مثال خروج اسناد رسمی و تجاری که دلالت آشکار بر مدیونیت دارند، بلاوجه بوده و با این رأی سیاست مدنظر در ممنوعیت انتقال برای فرار از دین عملاً بلااثر شده است (برای مطالعه دیگر اشکالات رأی مزبور ر.ک: قجاوند و شیرزاد: ۱۳۹۹: ۱۵۹-۱۶۰).

مطلبی که درباره مرتکبان باید اشاره شود، نقش انتقال‌دهنده و انتقال‌گیرنده در ارتکاب جرم است. قانون آنها را شریک محسوب کرده است. با توجه به اینکه انتقال مال با انگیزه فرار از دین را تنها شامل «عقود» دانستیم، باید گفت از جمله جرائمی است که به‌تنهایی توسط یک شخص تحقق‌پذیر نیست و لزوماً به‌صورت شراکتی/ طرفینی امکان وقوع دارد. در واقع، وقوع جرم نیازمند شخصی است که به قصد انتقال مالش، ایجابی را مطرح می‌کند و شخص یا اشخاصی است که آن ایجاب را می‌پذیرند و بدین‌سان، معامله‌ای انشا می‌شود. در نتیجه، از آنجا که رکن مادی جرم هم به انتقال‌دهنده و هم به انتقال‌گیرنده منتسب است، هر دو مرتکب اصلی جرم محسوب می‌شوند. البته مهم وجود طرف مقابل است و به حکم قانون مجرم نبودن انتقال‌گیرنده جاهل، مانع تحقق جرم و مسئولیت کیفری انتقال‌دهنده نمی‌شود.^۱

مشخص نیست چرا قانون انتقال‌گیرنده را «در حکم شریک» محسوب کرده است؛ از نظر حقوقی سه احتمال تصویرپذیر است؛ نخست، شاید به گمان قانون، انتقال‌گیرنده با رفتار خود در اصل معاون جرم تلقی می‌شود و رفتار او ماهیتاً شرکت در جرم نیست. حال آنکه نوع مداخله انتقال‌گیرنده به‌گونه‌ای است که ارکان اصلی جرم به او منتسب است و نمی‌تواند مرتکب فرعی باشد؛ دوم، ممکن است این تلقی وجود داشته که چون از جمله جرائم طرفینی است، وقوع آن به‌نحو شرکت اساساً ناممکن است. به‌رغم اختلاف نظرها، به نظر می‌رسد وقتی رکن مادی جرم به هر دو طرف منتسب است و رکن روانی لازم نیز وجود دارد، موضوع با ماده ۱۲۵ و شرکت در جرم انطباق درستی دارد. برای مثال اگر آقای «الف» با خانم «ب» با رضایت با یکدیگر عمل مجرمانه زنا را که جرمی طرفینی است انجام دهند، زنا به هر دو می‌رسد و در نتیجه، شریک در جرم هستند. به هر حال، حتی اگر موافق تحقق شرکت در جرائم طرفینی نباشیم،^۲ چه

۱. در این باره ر.ک: تحلیل رکن روانی جرم در همین مقاله

۲. به باور برخی حقوقدانان و پژوهشگران شرکت در جرائم طرفینی اساساً ناممکن است (میرمحمدصادقی، ۱۴۰۰: الف: ۲۷؛ منصورآبادی، ۱۳۹۶: ۴۰؛ صبوری‌پور و موسوی، ۱۴۰۲: ۵۱).

انتقال‌دهنده و چه انتقال‌گیرنده مرتکب اصلی جرم محسوب می‌شوند و به مجازات فاعل مستقل جرم خواهند رسید. سوم، ممکن است با این برداشت نگارش یافته که رفتار در این جرم «انتقال دادن» است و بدین ترتیب، انتقال‌گیرنده نقشی در تحقق رکن مادی جرم ندارد تا شریک در جرم محسوب شود، به همین دلیل، قانون او را در حکم شریک اعلام کرده است. مطابق آنچه در رفتار تشکیل‌دهنده جرم تحلیل شد، به نظر می‌رسد این تفسیر از «انتقال» نادرست و ناسازگار با ماهیت حقوقی آن باشد. برای مثال، انتقال از نظر حقوقی در عقد بیع چگونه واقع می‌شود؟ فرض کنیم مدیون (الف) با انگیزه فرار از دین کتباً یا شفاهاً یا عملاً اعلام می‌کند که مال خود را به فردی (ب) به قیمت ده میلیارد ریال فروخت. بدیهی است تا زمانی که (ب) اعلام قبول نکند، از نظر حقوقی عقدی واقع نشده تا واجد اثر حقوقی انتقال باشد.

دوم، **ناکافی بودن اموال باقی‌مانده**. یعنی آنچه پس از این معامله از اموال او باقی می‌ماند، ناکافی برای ادای دین باشد. بدیهی است در صورت کفایت اموال باقی‌مانده برای ادای دین، معامله مزبور ضرری به طلبکاران وارد نخواهد ساخت و در نتیجه، اشکالی متوجه معامله منعقدشده نیست.

۲.۲. رکن روانی جرم

رکن روانی معامله با انگیزه فرار از پرداخت دین شامل سوءنیت عام می‌شود که مستلزم علم به موضوع و عمد در رفتار و در اینجا انتقال آگاهانه و عامدانه مال است. بنابراین، شخصی که مال خود را با علم به مدیون بودن عمداً انتقال می‌دهد و انتقال‌گیرنده‌ای که مال مزبور را با علم به اینکه با مدیونی معامله می‌کند که مالش را انتقال می‌دهد، سوءنیت عام خواهند داشت. علم به شرط کفاف نکردن اموال باقیمانده نیز شرط است. اما آیا افزون بر سوءنیت عام، سوءنیت خاص نیز شرط است؟ با توجه به عبارت «به انگیزه فرار از ادای دین» در متن ماده قانونی، این‌گونه به نظر می‌آید که علاوه بر قصد عام انتقال مال، حالت ذهنی دیگری نیز شرط است که آن فرار از پرداخت دین است. بنابراین، اگر مدیون مال خود را برای پرداخت دیون خود انتقال دهد، جرمی رخ نداده است.

قانون از واژه «انگیزه» استفاده کرده، اما مگر می‌توان در حقوق کیفری انگیزه را رکن تشکیل‌دهنده جرم دانست که امری خلاف اصول حقوق کیفری است؟ پرسش مهم دیگر این است که اساساً چرا در متن قانون از «سوءنیت خاص» به جای انگیزه که متعارف‌تر است، استفاده نشده است؟ برخی آن را انگیزه دانسته و برای نظر خود به این استدلال بسنده کرده‌اند که قانون استثنائاً انگیزه را رکن جرم محسوب کرده است (قجاوند و شیرزاد، ۱۳۹۹: ۱۶۳)، ولی به نظر می‌رسد به گونه‌ای دیگر باید تفسیر و استدلال کرد؛ نخست اینکه، قانونگذار با مطلق انگاشتن این جرم،

عامدانه از انگیزه استفاده کرده تا منطبق با ماده ۱۴۴ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ که تنها جرائم مقید به نتیجه را مستلزم وجود سوءنیت خاص می‌داند، عمل کرده باشد.^۱ افزون بر این، مؤخر بودن تصویب قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی می‌تواند از این نظر حمایت کند. به ویژه که چه در قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی ۱۳۷۷ و چه ۱۳۵۱، از قصد استفاده شده بود، نه انگیزه؛ دوم، قانونگذار در این زمینه اساساً به وجه کیفری موضوع توجهی نداشته، بلکه آگاهانه و با ملاحظات مربوط به بُعد حقوق مدنی موضوع از انگیزه استفاده کرده است؛ چراکه از اصول اساسی صحت قراردادها، قصد است (ماده ۱۹۰ قانون مدنی) و فقدان قصد موجب بطلان عقد خواهد بود؛ به عبارت دیگر وقتی که طرفین معامله قصدشان انشا باشد، معامله با وجود دیگر شرایط قانونی، به طور صحیح و معتبر واقع می‌شود.

واقعیت این است که هر دو تفسیری که ارائه کردیم، دلایل موجهی بر مدعای خود دارند که این امر به ماهیت دوگانه جرم موضوع ماده ۲۱ برمی‌گردد. به باور ما تفسیری ارجح است که مبتنی بر حفظ اصول اساسی هر دو بعد کیفری و مدنی باشد. بدین سان به نظر می‌رسد که استفاده از انگیزه در متن قانون با نگاه حقوق قراردادها تنظیم یافته، نه حقوق کیفری تا قائل باشیم که انگیزه شرط تحقق جرم است.^۲ بنابراین، «فرار از ادای دین» در بعد کیفری موضوع، سوءنیت خاص است. همچنان که انگیزه به عنوان رکن تشکیل‌دهنده جرم برخلاف اصول حقوق کیفری است و همچنان که وقتی قانونگذار در ماده ۱۴۴ قانون مجازات اسلامی در مقام بیان رکن روانی جرائم عمدی بوده، هیچ اشاره‌ای به انگیزه نداشته است. این نظر زمانی بیشتر تقویت می‌شود که فرار از پرداخت دین، جرمی مقید، آن گونه که پیشتر تحلیل شد، تلقی شود. در این صورت، تعبیر «فرار از ادای دین» به سوءنیت خاص با ظاهر و اصل ماده ۱۴۴ کاملاً سازگارتر از تلقی آن به انگیزه خواهد بود. این توضیح ضروری است که فرار از ادای دین را چه انگیزه تفسیر کنیم و چه

۱. این دیدگاهی است که برخی حقوقدانان با استناد به ماده ۱۴۴ قانون مجازات اسلامی درباره همه جرائم اتخاذ کرده‌اند و هر جا که برای جرمی مطلق قصد خاصی افزون بر سوءنیت عام پیش‌بینی شده است را تفسیر به «انگیزه» می‌کنند (الهام، و برهانی، ۱۳۹۷؛ برهانی و لطفعلی‌زاده، ۱۴۰۱: ۲۲۰-۲۲۱). دکتر محمدعلی اردبیلی نیز با تلقی «قصد اضرار یا تشویش اذهان عمومی یا مقامات رسمی» در نشر اکاذیب که جرمی مطلق است به انگیزه، با دیدگاه یادشده موافق به نظر می‌رسد (اردبیلی، ۱۳۹۲: ۳۴۶). اگرچه این تفسیر با ماده ۱۴۴ سازگار است، به نظر می‌رسد که این ماده حکم وجه غالب را بیان داشته و جرائم مطلق وجود دارند که نیازمند سوءنیت خاص‌اند و جرائم مقیدی نیز بدون سوءنیت خاص قابل تحقق‌اند (میرمحمدصادقی، ۱۴۰۰: ب: ۱۷۶). بنابراین، در مقام حل مشکل، بهتر است به جای اینکه انگیزه رکن تشکیل‌دهنده جرم محسوب شود که خلاف اصول حقوق کیفری است، حکم عام ماده ۱۴۴ استثنایپذیر تفسیر شود.

۲. شاید بهتر بود از عبارت «معامله برای فرار از ادای دین» استفاده می‌شد که هر دو بعد مدنی و جزایی را پوشش می‌داد و چنین ابهامی ایجاد نمی‌شد.

سوءنیت خاص، با در نظر گرفتن سایر شرایط قانونی مقرر، ماهیتاً همان «ضرر» یعنی اضرار طلبکاران است که در رکن مادی آن را نتیجه جرم انتقال مال با انگیزه فرار از دین تفسیر کردیم. قانون انتقال‌گیرنده را به شرط علم به موضوع، مجرم و شریک در جرم محسوب کرده است. درباره گیرنده، به نظر می‌رسد همین قدر که او بداند انتقال‌دهنده مال را با انگیزه فرار از دین انتقال می‌دهد، رکن روانی لازم برای مجرمیت او کافی است و عملاً او با اقدام عامدانه خود در انعقاد معامله با مدیون، علم او به وقوع نتیجه (ضرر طلبکارها) که در ماده ۱۴۴ قانون مجازات بیان شده، محرز می‌شود. چه بسا انگیزه او از انعقاد معامله، کمک به انتقال‌دهنده باشد، ولی تأثیری در انتساب جرم به او نخواهد داشت.

گفتنی است قانون در فرضی که انتقال‌گیرنده جاهل به موضوع است، انتقال‌دهنده را به تنهایی مجرم و مسئول دانسته است. با وجود این، به نظر می‌رسد عکس این وضعیت صادق نخواهد بود؛ بدین معنا که چنانچه انتقال‌دهنده جاهل و فاقد رکن روانی جرم، ولی انتقال‌گیرنده عالم باشد، جرم متوجه هیچ‌کدام نخواهد بود؛ انتقال‌دهنده به دلیل فقدان رکن روانی جرم و انتقال‌گیرنده به این دلیل که از یکسو، قانون برخلاف فرضی که انتقال‌دهنده عالم را به رغم انتقال‌گیرنده جاهل، مجرم دانسته حکم به مسئولیت انتقال‌گیرنده نداده و از سوی دیگر، به نظر می‌رسد آنچه در ماده از علم انتقال‌گیرنده به «موضوع» استنباط می‌شود، علم او به انتقال مال برای فرار از دین است که شامل قصد و انگیزه مدیون از انتقال و انعقاد قرارداد می‌شود. در واقع، چنین تراضی و قصد مشترکی برای مسئولیت انتقال‌گیرنده ضروری به نظر می‌رسد.

۳.۲. ضمانت اجرای کیفری

فرار از پرداخت دین جرمی تعزیری است که مستلزم کیفرهای تعزیری حبس یا جزای نقدی درجه شش یا جزای نقدی نسبی معادل نصف محکوم به یا هر دو مجازات برای مرتکبان و «جریمه» برای انتقال‌گیرنده عالم است و حسب مواد ۱۰۳ و ۱۰۴ قانون مجازات اسلامی غیرقابل گذشت است؛ به همین علت مشمول حکم تبصره ماده ۱۰۴ الحاقی ۱۳۹۹ (قانون کاهش حبس تعزیری) در تقلیل کیفر حبس به نصف نیز نمی‌شود که کمی عجیب است و با سیاست مدنظر در قابل گذشت اعلام کردن جرائمی مانند تصرف عدوانی سازگاری ندارد. منظور قانون از «هر دو مجازات»، حبس و جزای نقدی است که جزای نقدی می‌تواند از نوع ثابت که درجه شش است یا از نوع نسبی که معادل نصف محکوم به است، باشد.

آنچه از نظر ضمانت اجرای مقرر در ماده ۲۱ قانون برای جرم معامله با انگیزه فرار از دین جالب می‌نماید، پیش‌بینی «جریمه» برای انتقال‌گیرنده عالم به موضوع است در جایی که مقرر کرده است: «... در این صورت عین آن مال و در صورت تلف یا انتقال، مثل یا قیمت آن از اموال

انتقال‌گیرنده به‌عنوان جریمه اخذ و محکوم به از محل آن استیفا خواهد شد». بنابراین، عین مال انتقال یافته و در صورت تلف یا انتقال مثل یا قیمت آن به‌عنوان جریمه از انتقال‌گیرنده اخذ می‌شود. اما چرا وقتی قانون در مقام بیان ضمانت اجراهای کیفری جرم بوده، اصرار داشته از «جریمه» استفاده کند؟ افزون بر اینکه در ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی که مجازات‌های تعزیری برشمرده شده، نامی از جریمه مشاهده نمی‌شود، حتی اگر به حکم تبصره ۳ ماده یادشده، جریمه را تعزیر درجه ۷ برای جرم موضوع بحث در نظر بگیریم، با توجه به اینکه قانون آن را محل جبران خسارت طلبکاران زیان‌دیده قرار داده است، از ماهیت مجازات فاصله زیادی می‌گیرد، زیرا از سویی، مجازات اصولاً محل جبران خسارت بزه‌دیدگان قرار نمی‌گیرد، حال آنکه در متن ماده حکم شده است که از محل جریمه مأخوذ، محکوم به پرداخت می‌شود و از سویی دیگر، با پذیرش جریمه به‌عنوان تعزیر جزایی، ناگزیر باید دیگر آثار مجازات‌های تعزیری، مانند تخفیف و تشدید و عفو را نیز بر آن قابل اعمال دانست که شدنی به‌نظر نمی‌رسد. بنابراین، آنچه از «جریمه» در ماده ۲۱ قانون مراد شده، دست‌کم ماهیتاً با مجازات متفاوت است و آن را باید نوعی تعزیر مدنی تلقی کرد (دریائی و کربلایی آقازاده، ۱۳۹۹: ۲۹؛ محسنی، ۱۳۹۵: ۹۸؛ خورسندیان و همکاران، ۱۳۹۸: ۹۷-۹۸؛ محقق داماد و حاجیان، ۱۴۰۰: ۲۱۴).^۱ دقیقاً بر همین اساس، به‌نظر می‌رسد انتقال‌گیرنده تنها به میزان طلب طلبکاران جریمه خواهد شد و امکان اخذ جریمه‌ای بیش از آن و اخذ به نفع دولت موضوعیتی ندارد؛ همچنان‌که منطوق ماده نیز به استیفاء «محکوم‌به» تصریح دارد. از عبارت «در این صورت» در ماده ۲۱ که مراد حالت علم و آگاهی انتقال‌گیرنده است، آشکار است که تنها در صورت وجود علم او مشمول تعزیر مقرر، یعنی جریمه، خواهد بود. در واقع انتقال‌گیرنده و طلبکار هریک به دلیلی شایسته حمایت هستند؛ انتقال‌گیرنده به‌واسطه رابطه قراردادی و انتقال مال به او و طلبکار به‌واسطه کاهش دارایی بدهکار در نتیجه چنین معامله‌ای. قانون‌گذار نقطه تعادل را در توجه به علم و جهل انتقال‌گیرنده یافته است. بدین‌نحو که تنها در این صورت، یعنی عالم بودن، است که انتقال‌گیرنده شایستگی ترجیح خود بر طلبکار را از دست می‌دهد. به بیان دیگر در صورت جاهل بودن انتقال‌گیرنده به این امر، امکان اعمال جریمه مزبور نسبت به او فاقد مبناست.

به هر حال، جریمه فقط مخصوص انتقال‌گیرنده عالم است و بر خلاف انتقال‌دهنده که به مجازات تعزیری محکوم می‌شود، او افزون بر مجازات تعزیری به تعزیر مدنی نیز محکوم می‌شود (خورسندیان و همکاران، ۱۳۹۸: ۹۷). اما شاید بتوان برداشت دیگری نیز ارائه کرد و آن اینکه با توجه به متن ماده، انتقال‌گیرنده تنها مشمول تعزیر مدنی (جریمه) می‌شود، نه تعزیر کیفری مقرر که

۱. ماهیت و آثار تعزیر مدنی در بخش دوم مقاله تحلیل شده است.

شامل حبس یا جزای نقدی یا هر دو است. به عبارت دیگر، همچنان که تعزیر مدنی مختص انتقال‌گیرنده است، تعزیر کیفری (حبس و جزای نقدی) مختص انتقال‌دهنده است (محقق داماد و حاجیان، ۱۴۰۰: ۲۱۴)؛ این استنباط گرچه شاید کمی دور از ذهن به نظر برسد و با رویه قضایی موجود نیز همسو نباشد، ولی بی‌وجه نیست، زیرا از سویی، شدیدتر بودن مسئولیت کیفری و مجازات انتقال‌گیرنده نسبت به انتقال‌دهنده عادلانه و معقول به نظر نمی‌رسد، هنگامی که انتقال‌گیرنده متحمل هر دو تعزیر کیفری و مدنی شود، ولی انتقال‌دهنده فقط به تعزیر کیفری محکوم شود و از سوی دیگر، بر حسب منطوق ماده نیز این تفسیر قابل برداشت است، وقتی که دقیقاً پس از بیان مجرم (در حکم شریک) محسوب شدن انتقال‌گیرنده عالم، با استفاده از عبارت «در این صورت»، ضمانت اجرای «جریمه» که منحصر به اوست، تعیین شده است؛ گویی مجازات انتقال‌گیرنده تنها جریمه است و بس. برای تقویت این نظر چه‌بسا بتوان از عبارت «در حکم شریک» نیز کمک گرفت و تفسیر کرد که همه احکام شرکت در جرم که مهم‌ترین اعمال مجازات فاعل مستقل است، بر انتقال‌گیرنده بار نمی‌شود. تأکید می‌شود که این تفسیر با آنچه پیشتر در تحلیل عنصر رفتار گفته شد، منافات ندارد و تنها ناظر بر مرحله تعیین و اعمال ضمانت اجراست. و‌گرنه بر این باوریم که «انتقال» در ماده ۲۱ قانون لزوماً به صورت طرفینی قابل تحقق است و تا انتقال‌گیرنده‌ای نباشد، انتقالی رخ نمی‌دهد و در نتیجه، هر دو طرف با جمع ارکان و شرایط مقرر قانونی مرتکب اصلی‌اند و مسئولیت کیفری دارند.

ممکن است تفسیر یادشده با این ایراد مواجه شود که اگر بپذیریم انتقال‌گیرنده پس از پرداخت جریمه حق دارد تا از باب عناوینی نظیر استفاده بلاجهت به انتقال‌دهنده مدیون مراجعه کند (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۲۹۶۶)، عملاً از هرگونه مجازات و ضمانت اجرایی گریخته و بی‌کیفر مانده است که این برخلاف عدالت است. پاسخ این است که اولاً جریمه در اینجا در واقع مجازات نیست، بلکه شیوه و تدبیری برای جبران خسارت طلبکار در نظر گرفته شده که بر همین اساس از اطلاق تعزیر کیفری بر آن حذر کردیم؛ ثانیاً انتقال‌گیرنده در مراجعه خود به انتقال‌دهنده به نوعی تعزیر و تنبیه خواهد شد، وقتی با چالش‌ها و مشکلاتی مانند اقامه دعوا، عدم ملائت مدیون و نبود هرگونه تقدیمی بر سایر غرما مواجه شود.

حال پرسش مهمی که مطرح می‌شود، اثر جرم‌انگاری و ممنوعیت جزایی معامله با انگیزه فرار از دین و نیز تأثیر تعزیر مدنی تعیین‌شده بر وضعیت حقوقی آن است که به واقع نیازمند تحلیلی جامع و موشکافانه است.

۳. وضعیت مدنی انتقال با انگیزه فرار از دین و شرایط تعزیر مدنی

سیاست اصلی قانونگذار در ممنوعیت کیفری معامله با انگیزه فرار از پرداخت دین و دکتین ناشی از آن در تحلیل وضعیت حقوقی این گونه معاملات، ضروری است که در نتیجه سوءاستفاده مدیون به طلبکاران وارد می‌آید. به نظر می‌رسد تحلیل جامع موضوع نیازمند پاسخ‌های مبتنی بر مبانی حقوقی به پرسش‌هایی از این دست است: آیا الزاماً با نفی معامله با انگیزه فرار از دین، سیاست مدنظر در حفظ منافع طلبکارها قابل تحقق است؟ اصولی نظیر اصل تسلیط، اصل حاکمیت اراده و اصل صحت و ثبات قراردادها در این میان چه جایگاهی دارد؟ آیا می‌توان با صحیح دانستن قرارداد نیز مصلحت مدنظر را تأمین کرد؟ آیا بر فرض پذیرش تحقق این امر، صحت قرارداد باید محدود به رابطه میان طرفین قرارداد شود و یا به اشخاص ثالث یعنی طلبکاران هم قابل تسری است؟ به بیان دیگر صحت آن نسبی است یا مطلق؟ آیا از ماده ۲۱ قانون می‌توان افزون بر وضعیت کیفری، وضعیت حقوقی این معاملات را هم به دست آورد؟

۳.۱. دیدگاه‌های مرسوم در بوتۀ نقد

نویسندگان حقوقی به منظور حمایت از طلبکاران شخص مدیون احتمالات مختلف، ولی آشنا را در این خصوص مطرح کرده‌اند که برای ورود به بحث اصلی، معرفی اجمالی آن اجتناب‌ناپذیر است. برای مطالعه تفصیلی اعم از فقهی و حقوقی در این خصوص می‌توان به منابع مربوط رجوع کرد. به صورت مختصر می‌توان دیدگاه‌های مخالفان صحت معامله با انگیزه فرار از دین را در سه احتمال شاخص تجمیع و دسته‌بندی کرد.

احتمال نخست، تحقق حمایت از منافع طلبکار را در گرو باطل دانستن معامله می‌داند (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۶: ۲۳۴؛ عبده، ۱۳۸۰: ۱۱۸؛ محسنی، ۱۳۹۵: ۹۸). در وضعیت قانونی فعلی با توجه به اینکه ماده ۲۱۸ اصلاحی قانون مدنی در فرض مورد بحث یعنی معامله با انگیزه فرار از دین غیرصوری متضمن حکمی نیست، ممکن است برای اثبات بطلان قرارداد، به نامشروع بودن جهت معامله استدلال شود. این مهم پذیرفتنی نیست، زیرا در جای خود ثابت شده است که معامله با انگیزه فرار از دین، تمایزات آشکار با معامله با جهت نامشروع دارد و از این رو نمی‌توان برای اثبات بطلان معاملات مورد بحث به آن قواعد تمسک جست (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۲۶۲؛ صفایی، ۱۳۸۳: ۱۵۲؛ شهیدی، ۱۳۸۲: ۳۴۹-۳۵۰، ۳۵۵، ۳۶۵-۳۶۶؛ قاسمی حامد، ۱۳۸۷: ۲۱۹-۲۲۰؛ رمپیک، ۱۳۸۵: ۱۱۶؛ خورسندیان و همکاران، ۱۳۹۸: ۸۲-۹۴).

احتمال دوم، چاره کار را در واگذار کردن سرنوشت قرارداد به دست طلبکاران می‌داند؛ بدین معنا که چون معامله صورت گرفته منافی با حق آنهاست، این قرارداد شبه‌فضولی محسوب شده و از این رو غیرنافذ است و در صورت تأیید آنها صحیح و با رد نامبردگان باطل می‌شود (جعفری

لنگرودی، ۱۳۸۲: ۱۷۹-۱۸۰؛ شهیدی، ۱۳۸۲: ۳۴۵ به بعد؛ قاسمی حامد، ۱۳۸۷: ۲۲۱؛ رهپیک، ۱۳۸۵: ۱۱۶-۱۱۷). در این بیان، رابطه حقوقی مزبور حتی بین طرفین معامله تا زمانی که از سوی طلبکاران تنفیذ نشود، فاقد اثر است. در وضعیت تقنینی فعلی برای اثبات این مهم ممکن است گفته شود که ماده ۲۱۸ اصلاحی در خصوص معاملات با انگیزه فرار از دین غیرصوری همراه با اجمال است و بهترین راه برای برطرف نمودن اجمال، توسل به مواد دیگر این قانون است. ماده ۶۵ قانون مدنی که می‌گوید: «صحت وقفی که به علت اضرار دین واقع شده باشد منوط به اجازه دین است» که برای برطرف کردن اجمال و تأیید نتیجه عدم نفوذ ممکن است راهگشا به نظر آید (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲: ۱۷۹؛ رهپیک، ۱۳۸۵: ۱۱۶). این احتمال را هم نمی‌توان تأیید کرد، زیرا قانونگذار با اصلاحاتی که در متن ماده ۲۱۸ به عمل آورد، نشان داده است که از ضمانت اجرای عدم نفوذ که پیشتر پذیرفته بود، گذر کرده است. این اشکال که متوجه احتمال دوم است، به سادگی قابل چشم‌پوشی نیست. بر این اساس اکنون مصادیق پراکنده‌ای مانند ماده ۶۵ این قانون و یا آنچه در سایر قوانین آمده است را باید متضمن حکمی استثنایی به‌شمار آورد. همچنین عبارات ماده ۲۱ قانون نیز که در ادامه بیشتر بدان خواهیم پرداخت، به روشنی حکایت از اثرگذاری این رابطه حقوقی دست‌کم میان طرفین معامله با انگیزه فرار از دین دارد. این نتیجه‌ای است که با غیرنافذ قلمداد کردن این معاملات همخوانی ندارد (خورسندیان و همکاران، ۱۳۹۸: ۹۵).

احتمال سوم، علاوه بر حفظ حقوق طلبکاران، دغدغه صحت و ثبات قراردادهای را نیز در ذهن دارد. طرفداران این احتمال به راه‌حل میانه روی آورده و میان رابطه حقوقی بین طرفین قرارداد و اثرگذاری این رابطه در برابر طلبکار قائل به تفکیک شده‌اند. در این رویکرد رابطه حقوقی میان طرفین صحیح تلقی و صرفاً در برابر طلبکار غیرقابل استناد عنوان شده است. از این مهم می‌توان با نام صحت نسبی و یا غیرقابل استناد بودن قرارداد یاد کرد. طرفداران این نظر برای اثبات این مهم، به تمایل قانونگذار به صحت قرارداد در فرض صوری نبودن در ماده ۲۱۸ قانون مدنی، شناسایی اثر عقد در رابطه میان طرفین در ماده ۲۱ قانون و همچنین حمایت از طلبکار در فرض تحقق شرایط این ماده در دسترسی به عین مورد معامله اشاره می‌کنند (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۲۶۰، ۲۹۱؛ صفایی، ۱۳۸۳: ۱۵۳؛ درویش خادم، ۱۳۷۰: ۲۶؛ میرزائزاد جویباری، ۱۳۹۰: ۲۹۲؛ ایزانلو و شریعتی نسب، ۱۳۹۱: ۴۷؛ محمدی و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۱۶). این احتمال نیز مخدوش است زیرا همان‌طور که در ادامه بیان خواهد شد به روشنی در این ماده صحت معامله به فراتر از روابط میان طرفین قرارداد توسعه یافته است. افزون بر آن به نظر می‌رسد که قائلان به این احتمال تحت تأثیر وضعیت حقوقی معاملات با انگیزه فرار از دین در حقوق فرانسه می‌باشند و شاید با تأثیرپذیری از همان ذهنیت، ماده ۲۱ را تحلیل می‌کنند (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۲۵۸). حال آنکه، تفاوت‌های روشنی در این میان قابل مشاهده است.

به طور کلی هریک از احتمالات پیش گفته، صرف نظر از اشکالاتی که از نظر تحلیلی می توان به آنها وارد کرد، با آخرین اراده قانونگذار ناسازگاری آشکار دارد. ماده ۲۱ قانون از عباراتی برای بیان مراد قانونگذار بهره برده است که نادیده گرفتن آن به راحتی، شدنی نیست.

۲.۳. طرح دیدگاه جدید صحت مطلق معامله

به باور نگارندگان در حال حاضر به عنوان قاعده عمومی، معامله با انگیزه فرار از دین غیر ضروری را، حتی در فرض علم انتقال گیرنده به موضوع، باید بر اساس اصول و استدلال های حقوقی سازگار با حکم ماده ۲۱ قانون صحیح به شمار آورد. این صحت هم در رابطه میان طرفین قرارداد و هم در برابر طلبکاران قابل تأیید است. در ادامه دلایل و مبانی قانونی این دیدگاه به همراه پیامدهای آن بیان می شود.

۱.۲.۳. دلایل دیدگاه جدید

نگرانی اصلی در زمینه معامله با انگیزه فرار از دین، تضییع احتمالی حق طلبکاران است. تصور غالب بر این مهم استوار است که تنها با به چالش کشیدن صحت این قرارداد، اعم از مطلق یا نسبی، می توان هدف مزبور را محقق ساخت. جا دارد به این پرسش اندیشیده شود که مگر بر پایه صحت قرارداد به صورت مطلق، این هدف در دسترس نیست؟ آیا می توان به هر دو مصلحت که یکی ناظر بر اصل تسلیط به سود مالک و آزادی قراردادهاست و دیگری اجتناب از تحمیل ضرر به طلبکارها، با صحیح دانستن مطلق قرارداد نائل آمد؟ این امر اگر ممکن باشد، مرجح به نظر می آید، چراکه تا حد امکان اصول اساسی حاکم بر قراردادهای مورد احترام قرار گرفته و در عین حال از تحمیل ضرر اجتناب شده است.

بر خلاف نظر برخی محققان (محسنی، ۱۳۹۵: ۹۸) عبارات مورد استفاده در ماده ۲۱ قانون به نحوی است که اگر بدان دقت شود افزون بر جنبه کیفری، به روشنی وضعیت حقوقی معاملات مورد بحث نیز قابل فهم است. این عبارات به روشنی حکایت از وضع یک قاعده عمومی در رابطه با معامله با انگیزه فرار از دین دارد و بی جهت نمی توان قلمرو آن را محدود کرد. پیش از توجه دادن به عبارات قانونگذار دفع یک شبهه ضرورت دارد. ممکن است تصور شود با توجه به جرم انگاری صورت گرفته در این ماده، پذیرش وضعیت حقوقی صحت نسبت به این معاملات امکان پذیر نیست. این تصور ریشه در برخی مباحث اصولی مانند اثر نهی در معاملات و همچنین ضرورت عدم صحت قرارداد به عنوان یک حکم وضعی در صورت وجود حکم تکلیفی حرمت دارد. با این وجود، به باور نگارندگان اثر نهی در اینجا عدم صحت قرارداد نیست و وجود حکم تکلیفی حرمت و حتی جرم انگاری و تعیین کیفر که شدیدترین ممنوعیت و ضمانت قانونی محسوب می شود، با

صحت قرارداد منافاتی ندارد، زیرا از یک سو، از حیث شرایط صحت قراردادها مانند شرایط مربوط به متعاقدين یا مورد معامله، قرارداد مورد بحث با اشکالی مواجه نیست (محقق داماد، ۱۳۹۰: ۱۰۵-۱۱۲). به بیانی دیگر، نهی در اینجا متوجه شرایط صحت قرارداد اعم از شرایط متعاقدين و یا شرایط مورد معامله نیست تا بحث عدم صحت درباره آن قابل طرح باشد. از سوی دیگر، همان‌طور که در ادامه خواهیم گفت، قانونگذار اثر این عمل حقوقی که همان انتقال مالکیت است را نیز شناسایی کرده و خریدار را مالک به‌شمار آورده است. این مهم به‌روشنی حکایت از آن دارد که نهی و یا جرم‌انگاری در خصوص معامله مورد بحث، بی‌اعتباری آن از حیث مدنی را به‌همراه ندارد. نباید از نظر دور داشت که اگر مراد حمایت از طلبکاران است، اگر با وجود صحیح دانستن قرارداد نیز بتوان این نتیجه را تأمین کرد، پافشاری بر عدم صحت قرارداد که با اصولی نظیر تسلیط، صحت و ثبات قراردادها در تنافی است، نه‌تنها وجاهتی ندارد که تصرفات حقوقی آتی را هم با اشکال همراه می‌سازد. شایان ذکر است ضمانت اجرای معامله با انگیزه فرار از ادای دین اعم از ضمانت اجرای کیفری و حقوقی آن چیزی به غیر از یک «اعتبار» نیست. در عالم اعتبار هیچ اشکالی ندارد حسب مصالح و نیازهایی، مرجع اعتبار با وجود شناسایی ضمانت اجرای کیفری برای رفتاری، اثر وضعی آن عمل را از نظر مدنی «صحیح» بداند. همچنان‌که در بسیاری از موارد از نظر تکلیفی با حکم حرمت و یا با نهی از انجام معامله‌ای مواجهیم، اما اثر وضعی آن عدم صحت قرارداد نیست (صفایی، ۱۳۸۳: ۱۵۲؛ ره‌پیک، ۱۳۸۵: ۱۱۶؛ خورسندیان و همکاران، ۱۳۹۸: ۹۸). همان‌طور که در ادامه نشان خواهیم داد رعایت حقوق اشخاص مختلف درگیر در این رابطه، با پذیرش صحت قرارداد بیشترین قرابت را دارد و از عبارات ماده ۲۱ قانون نیز این نتیجه به‌روشنی قابل فهم است. از این حیث، حکم قانونگذار قابل دفاع به‌نظر می‌رسد.

مطابق با آنچه بیان می‌شود حتی اگر انتقال‌گیرنده علم به موضوع داشته باشد، این معامله افزون بر رابطه میان طرفین قرارداد، در برابر ثالث یعنی طلبکاران نیز صحیح است. نتیجه‌ای که از آن با عنوان صحت مطلق یاد کردیم:

نخست، در هیچ بخش از این ماده از عدم صحت معامله با انگیزه فرار از دین سخنی به میان نیامده است. اصل صحت و مفهوم ماده ۲۱۸ قانون مدنی در فرض معامله با انگیزه فرار از دین غیرصوری این نتیجه را تأیید می‌کند.

دوم، صدر این ماده اساساً با فرض انتقال مال به دیگری که اثر یک عمل حقوقی صحیح است، آغاز شده است. «*انتقال مال به دیگری به هر نحو به‌وسیله مدیون...*». به بیان دیگر، از همان ابتدا قانونگذار به‌جای اینکه شکل‌گیری و انعقاد عقد را با چالش مواجه کند، بیان می‌دارد که انتقال مال به هر نحو یعنی با هر قراردادی که باشد، در صورت تحقق شرایط این ماده،

مشمول ضمانت اجرای تعیین شده است و به بیان دیگر تحقق این اثر قراردادی و طبعاً تحقق قرارداد را مورد پذیرش قرار می‌دهد.

سوم، عبارت «... به نحوی که باقیمانده اموال برای پرداخت دیون کافی نباشد...» خروج مال موضوع قرارداد از مالکیت انتقال‌دهنده را تأیید می‌کند؛ زیرا بحث از باقیمانده اموال در صورتی معنا دارد که قرارداد مورد بحث را صحیح و منشأ اثر بدانیم.

چهارم، در ادامه این ماده از شخصی که طرف معامله با انگیزه فرار از دین است با عنوان منتقل‌الیه یاد شده است. «... در صورتی که منتقل‌الیه نیز با علم به موضوع اقدام کرده باشد...». در حقیقت، قانونگذار پیرو همان عبارتی که در صدر ماده برگزیده است، انتقال مال را که به عنوان اثر یک عقد صحیح می‌توان تصور کرد، به رسمیت شناخته است. بر همین اساس به طرف معامله، «منتقل‌الیه» یعنی کسی که مال به او منتقل شده است، خطاب کرده است.

پنجم، قانونگذار در ذیل این ماده و هماهنگ با عبارات پیشین بیان کرده است که اگر عین مال موجود باشد از اموال انتقال‌گیرنده قابل وصول است. به بیان دیگر بر خلاف آنچه برخی از حقوقدانان گفته‌اند (صفایی، ۱۳۸۳: ۱۵۳) این گونه نیست که در بادی امر این مال به مالکیت بدهکار برگردد و سپس از محل آن، مطالبات طلبکاران استیفا شود. این مهم به روشنی دلالت بر مالکیت انتقال‌گیرنده بر عین مال دارد و بر همین بنیاد امکان وصول این مال از اموال او مورد حکم قرار گرفته است. مالکیتی که تنها در نتیجه یک عقد صحیح قابل دستیابی است. یادآور می‌شویم که انتقال مالکیت مطابق ماده ۳۶۲ قانون مدنی از آثار بیع صحیح است و بر اساس ماده ۳۶۵ این قانون نیز بیع فاسد اثری در تملک ندارد.

ششم، در صورت تلف عین یا انتقال آن، امکان مطالبه از محل عین تبدیل به دین و بدل آن می‌شود و حسب مورد مثل یا قیمت آن از محل اموال انتقال‌گیرنده قابل وصول اعلام شده است. «در این صورت عین آن مال و در صورت تلف یا انتقال، مثل یا قیمت آن از اموال انتقال‌گیرنده ... اخذ ... خواهد شد...». عبارت اخیر بسیار بااهمیت است؛ زیرا حتی در فرض انتقال مال از سوی انتقال‌گیرنده به دیگران، این انتقال ثانوی صحیح انگاشته شده و به جای مراجعه طلبکار به عین مال، امکان رجوع او به بدل مورد پذیرش قرار گرفته است. اگر انتقال‌گیرنده مالک به‌شمار نمی‌آمد، معامله بعدی او اصولاً می‌بایست مشمول معاملات فضولی می‌گردید. افزون بر آن به روشنی انتقال مزبور در رابطه با طلبکار هم منشأ اثر به‌شمار آمده است.

هفتم، در انتهای این ماده سازوکار چنین برخوردی با انتقال‌گیرنده، همان‌طور که بیان شد «جریمه» نام نهاده شده است. «... از اموال انتقال‌گیرنده به‌عنوان جریمه اخذ...». جریمه‌ای که در اینجا ماهیت مدنی دارد نه کیفری (دریائی و کربلایی آقازاده: ۱۳۹۹: ۲۹؛ محسنی، ۱۳۹۵: ۹۸؛ خورسندیان و همکاران، ۱۳۹۸: ۹۷-۹۸؛ محقق داماد و حاجیان، ۱۴۰۰: ۲۱۴). به بیان دیگر بابت عقوبت همکاری عالمانه به

مدیون چنین برخوردی بر او روا شده و با وجود پذیرش مالکیتش نسبت به مال موضوع قرارداد، حسب مورد امکان مطالبه عین یا بدل از او امکان‌پذیر شده است. این مهم نیز به‌روشنی حاکی از تحقق مالکیت مال موضوع قرارداد برای اوست.

هشتم، آنچه حسب مورد از اموال انتقال‌گیرنده اخذ می‌شود، این‌گونه نیست که وارد دارایی طلبکار گردد، بلکه صرفاً محکوم‌به از محل آن قابل وصول است. «... از اموال انتقال‌گیرنده به‌عنوان جریمه اخذ و محکوم به از محل آن استیفا خواهد شد...».

افزون بر این؛ آنچه با توجه به عبارات قانونی به‌عنوان نظر قانونگذار تبیین شد، در نزد فقیهان بیگانه نیست. برای نمونه برخی از فقها بر بنیاد دلایلی نظیر همین اصل تسلیط، قیل از تحقق حجر از باب افلاس، حکم به صحت این معاملات داده‌اند (حلی، ۱۴۱۴:ق: ۱۰؛ اردبیلی، بی‌تا: ۴۸۹). این نتیجه با قواعد عمومی قراردادها نیز هماهنگ به‌نظر می‌رسد؛ زیرا با وجود قصد انشا و تحقق سایر شرایط صحت قراردادها، دلیلی برای عدم صحت چنین قراردادی در دست نیست (خورسندیان و همکاران، ۱۳۹۸: ۹۷-۹۸؛ محقق داماد و حاجیان، ۱۴۰۰: ۲۱۴). نگرانی ناشی از تنافی این قرارداد با حق طلبکار نیز که در نظریات سنتی بر پایه غیرنافذ محسوب کردن قرارداد و در نظریات جدید بر پایه غیرقابل استناد بودن قرارداد، تأمین می‌گردد، در اینجا با سازوکار طراحی‌شده از سوی قانونگذار با صحیح قلمداد نمودن آن قابل برطرف کردن است.

اگر نیک نگریسته شود، هیچ‌یک از احتمالات مرسوم چندان قابل انطباق با این ماده نیست. مخدوش بودن احتمال بطلان و عدم نفوذ آشکار است، زیرا در فرض بطلان و حتی عدم نفوذ مادامی که عمل حقوقی تأیید نشود، اثری بر آن مترتب نیست. این در حالی است که به‌روشنی اثر معامله یعنی انتقال مالکیت در این ماده مورد پذیرش قرار گرفته است. افزون بر آن، با وجود تفوق احتمال غیرقابل استناد بودن بر دو احتمال دیگر، این احتمال نیز با ماده ۲۱ ناسازگار است؛ زیرا بر اساس این احتمال قرارداد باید نسبت به طلبکار غیرقابل استناد محسوب کرد، حال آنکه نه‌تنها به‌روشنی اثر قرارداد، یعنی انتقال مالکیت در برابر طلبکار، به رسمیت شناخته شده است (به‌نحوی که برای آنها امکان وصول محکوم‌به از محل اموال انتقال‌گیرنده پیش‌بینی شده)، بلکه تأکید شده است که اگر عین مال، موضوع قرارداد ثانوی قرار گرفته باشد، آن قرارداد صحیح و با منتفی شدن امکان مراجعه به عین برای وصول محکوم‌به، باید به بدل آن مراجعه کرد. جملگی این عبارات از صدر تا ذیل ماده ۲۱ حکایت از قابل استناد بودن قرارداد در برابر طلبکار دارد. در نتیجه، بر این باوریم که ایده صحت قرارداد به‌صورت مطلق اعم از در رابطه میان طرفین و در

۱. برای نمونه علامه حلی معتقد است: «مسئله ۲۶۰: المنع من التصرف یفتقر إلى حکم الحاكم بالحجر إجماعاً، فلو لم یحجر علیه الحاكم، نفذت تصرفات المفلس بأسرها، ولیس للغرماء منعه من شیء منها إلا بعد حجر الحاكم علیه».

برابر طلبکار، با منطوق و مقصود قانون و همچنین مبانی حقوقی سازگارتر است و نباید مورد غفلت یا تغافل قرار گیرد.

به سخنی کوتاه، اگر در کنار دلایل ابرازی برای این دیدگاه، اشکالاتی که در رد دیدگاه‌های مرسوم بیان شد نیز در نظر گرفته شود، پذیرش این نتیجه خالی از دشواری است.

۲.۲.۳. سازوکار حمایت از طلبکارها

با توجه به اینکه از یک سو معامله با انگیزه فرار از دین را به صورت مطلق صحیح دانستیم و از سوی دیگر امکان وصول محکوم‌به را از اموال انتقال‌گیرنده اعم از عین یا بدل قابل تصور دانستیم، باید به این پرسش پاسخ داده شود این دو نتیجه که در بادی امر متناقض می‌نماید بر چه اساس و مبنایی قابل تحلیل است؟ چگونه است که با وجود پذیرش اثر وضعی صحت برای این رابطه حقوقی، امکان اخذ محکوم‌به از دارایی انتقال‌گیرنده‌ای که حسب یک قرارداد صحیح مالک شده است، فراهم شد؟

بر خلاف آنچه بعضاً تصور شده است (محسنی، ۱۳۹۵: ۹۸)؛ راهکار قانونگذار با امکان توسل به نهاد تعزیر در حقوق مدنی هماهنگی دارد. به بیان دیگر می‌توان اخذ جریمه از انتقال‌گیرنده و فراهم کردن امکان استیفای طلب بستانکاران از محل آن را توجیه کرد. در جای خود ثابت گشت که کارکرد تعزیر محدود به حقوق جزا نمی‌شود و در بسیاری از موضوعات مدنی، امکان توسل به تعزیر برای ساماندهی رفتار افراد و از بین بردن ضرر وارده وجود دارد (برای مطالعه در این خصوص ر.ک: دریائی و کربلایی آقازاده، ۱۳۹۹: ۱۰۷-۱۱۵؛ در تأیید این نظر ر.ک: محقق داماد و حاجیان، ۱۴۰۰: ۱۹۳-۲۲۱).^۱ مختصر اینکه شیوه اعمال تعزیر محدود به تازیانه نیست و قلمرو اعمال آن نیز محدود به گناهان کبیره نمی‌شود. در صورت انجام عمل زیانبار همراه با تقصیر که گناه به‌شمار می‌آید و موجب اخلال در نظم جامعه می‌شود، می‌توان با اعمال تعزیر به طریق توبیخ، جریمه مالی یا روش‌های دیگر ضرر وارده را مرتفع ساخت. همان‌طور که گفته شده است مفهوم تعزیر حقیقت شرعیه، متشرعه و فقهیه ندارد (شیرازی، ۱۴۲۵: ۲۵) و در کلمات فقها در همان معنای لغوی خود که «رد و منع» است به کار رفته است تا به هر وسیله‌ای که حاکم مصلحت ببیند، شخص و دیگر مکلفان را از انجام دوباره فعل حرام یا ترک واجب باز دارد. تعزیر به‌عنوان یک اعتبار عقلایی می‌تواند برای رفع نیاز در موضوعات حقوق خصوصی نیز مورد استفاده قرار گیرد. برخی از مقررات قانونی را نیز بر همین

۱. شایان ذکر است به‌منظور تحلیل چرایی و چگونگی حمایت از طلبکاران شخص مدیون، مبانی و توجیهات مختلفی از سوی پژوهشگران مطرح شده است. نظریاتی مانند اینکه دارایی مدیون وثیقه عمومی طلبکاران است، نظریه سوء استفاده از حق و... که هیچ‌یک از توجیهات مرسوم، مصون از اشکال باقی نمانده است. برای مطالعه در این خصوص ر.ک: کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۲۶۰-۲۷۱؛ درویش خادم، ۱۳۷۰: ۲-۱۱.

بنیان می‌توان توجیه نمود. برای نمونه می‌توان به ماده ۷۲۹ قانون آیین دادرسی مدنی سابق اشاره داشت. در این ماده آمده بود: «در موردی که موضوع تعهد عملی است که انجام آن جز به وسیله شخص متعهد ممکن نیست، دادگاه می‌تواند به درخواست متعهدله در حکم راجع به اصل دعوی یا پس از صدور حکم، مدت و مبلغی را معین کند که اگر محکوم علیه مدلول حکم قطعی را در آن مدت اجرا نکند مبلغ مزبور را برای هر روز تأخیر به محکوم له بپردازد» (دریائی و کربلایی آقازاده، ۱۳۹۹: ۱۰۷-۱۱۵). در حقیقت اعمال تعزیر در این موارد جزء واجبات عقلی است و همچنان که صاحب کتاب سرائر می‌گوید: امکان اعمال تعزیر در تمام مواردی که واجبات اعم از عقلی و شرعی مورد اخلال واقع می‌شود؛ مانند رد مال مورد ودیعه و ادای دین، وجود دارد (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ۵۳۵).

این منطقی به‌روشنی قادر به توجیه حکم مقرر در ماده ۲۱ قانون است و با عبارات این ماده انطباق کامل دارد. افزون بر اطلاق عنوان «جریمه» به ماهیت اخذ این اموال از دارایی شخص انتقال‌گیرنده، علم او به انگیزه انتقال‌گیرنده نیز دلیل روشنی برای علت چنین برخوردی از سوی قانونگذار با اوست. توجه به این مطلب ضروری است همان‌طور که بیان شد الزاماً با انتقال‌گیرنده‌ای مواجهیم که از انگیزه مدیون در انتقال مال آگاه است (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۲۸۷-۲۹۰؛ ایزنلو و شریعتی نسب، ۱۳۹۱: ۵۷).^۱ در چنین فرضی، با تحقق شرایط مقرر در این ماده، انتقال‌گیرنده مشمول پرداخت جریمه‌ای که ماهیتی جز تعزیر ندارد می‌شود و بر اساس آن آنچه وارد مالکیتش شده است، حسب مورد عین یا بدل آن، از محل اموالش اخذ تا محکوم‌به استیفا شود. بر این بنیاد در فرضی که انتقال‌گیرنده با علم به انگیزه انتقال‌دهنده در فرار از ادای دین، طرف قرارداد او واقع می‌شود، با توسل به نهاد تعزیر می‌توان این امکان را فراهم کرد تا از محل اموال انتقال‌گیرنده، ضرر طلبکاران مرتفع و جبران شود. در غیر این صورت، انتقال‌گیرنده از شمول تعزیر مقرر، یعنی امکان اخذ اموال او، خارج است. این مهم به‌روشنی از عبارات ماده ۲۱ که بیان می‌دارد: «... و در صورتی که منتقل‌الیه نیز با علم به موضوع اقدام کرده باشد در حکم شریک جرم است. در این صورت عین آن مال و در صورت تلف یا انتقال، مثل یا قیمت آن از اموال انتقال‌گیرنده به‌عنوان جریمه اخذ و محکوم به از محل آن استیفا خواهد شد»؛ قابل فهم است. تأکید می‌شود که از نظر ماهیتی باید جریمه پیش‌بینی‌شده در این ماده را تعزیر مدنی تلقی کرد؛ زیرا چنانچه به حکم تبصره ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی، تعزیر کیفری درجه هفت در نظر

۱. بر خلاف موادی که در این خصوص در قوانین مختلف نحوه اجرای محکومیت‌های مالی تصویب و در آنها به علم انتقال‌گیرنده نیز توجه شده است، در موادی نظیر ماده ۶۵ قانون مدنی تفاوتی میان علم و جهل مشاهده نمی‌شود. برخی نویسندگان حقوقی در جمع این دو رویکرد مختلف این‌گونه اظهار کرده‌اند که در خصوص عطا، نظیر وقف و هبه، برخلاف سایر موارد علم و جهل انتقال‌گیرنده شرط نیست (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۲۹۰).

گرفته شود، باید تمامی آثار مجازات‌های تعزیری از جمله امکان تخفیف و تشدید و عفو و دیگر نهادهای مشابه را بر آن قابل اعمال دانست که چنین به نظر نمی‌رسد.

۳.۲.۳. آثار دیدگاه جدید

حسب آنچه بیان شد قانونگذار از بین احتمالات مختلف، صحت مطلق معامله به انگیزه فرار از دین را انتخاب کرده است. افزون بر آن امکان تعزیر طرف قرارداد یعنی انتقال‌گیرنده را نیز که با علم به انگیزه انتقال‌دهنده مبنی بر فرار از ادای دین با وی وارد معامله می‌شود، مقرر شده است. کیفیت تعزیر صورت‌گرفته نیز به‌نحوی است که حاصل آن، محل وصول محکوم به محسوب می‌گردد. بر این بنیاد از یک سو قاعده تسلیط که مفید اختیار مالک در انتقال اموال است، در کنار اصل حاکمیت اراده و اصل آزادی قراردادهای حفظ می‌شود و از سوی دیگر با شناسایی امکان اخذ عین یا بدل آن از اموال انتقال‌گیرنده تدبیری برای رفع ضرر از طلبکاران اندیشیده شده است و به این نحو جمع بین دو حق صورت می‌پذیرد. تعزیر صورت‌گرفته نسبت به انتقال‌گیرنده در این خصوص اثر بازدارنده نیز به‌همراه دارد. به بیان دیگر در نتیجه این امر تا حد زیادی او و اشخاص دیگر همانند او انگیزه انجام چنین معامله‌ای را از دست می‌دهند. اقدام تعزیری مزبور به‌نحوی است که حاصل آن در نهایت عاید متضرر می‌شود، نه اینکه مانند جزای نقدی به دولت تعلق گیرد.

ممکن است اشکال شود که سازوکار تعیینی در این ماده به ضرر طلبکار است. این اشکال قابل پاسخ به نظر می‌رسد. وضعیت مال موضوع قرارداد از سه وضع خارج نیست؛ وضعیت نخست، ناظر به بقای عین آن مال نزد انتقال‌گیرنده است. در این حالت مطابق این ماده امکان اخذ آن برای استیفای محکوم‌به شناسایی شده و نگرانی در خصوص ضرر وارد به طلبکار قابل‌تصور نیست. وضعیت دوم، ناظر به زمانی است که عین مال از نظر فیزیکی از بین رفته باشد. در این صورت قانونگذار امکان اخذ بدل را از اموال انتقال‌گیرنده به‌عنوان جریمه پیش‌بینی کرده است. نباید از نظر دور داشت که با پیش‌بینی هر ضمانت اجرایی، در هر دو صورت با ازین‌رفتن عین مال، امکان دسترسی به عین سالبه به انتفاء موضوع است؛ از این‌رو تدبیر اتخاذی از سوی قانونگذار مبنی بر اخذ بدل به‌عنوان جریمه و استیفا محکوم‌به از محل آن نه‌تنها به ضرر طلبکار نیست که به سود اوست. وضعیت سوم، ناظر به جایی است که به‌رغم موجود بودن مال، انتقال‌گیرنده مال را به ید بعدی منتقل می‌کند. در این حالت افزون بر طلبکار که منفعت او می‌بایست مدنظر قرار گیرد، با شخص دیگری به نام انتقال‌گیرنده جدید مواجهیم که او نیز شایسته حمایت است. در این میان کدام‌یک بر دیگری ترجیح دارد؟ با چه تدبیری می‌توان تا حد امکان از هر دو حمایت کرد؟

به نظر می‌رسد افزون بر اینکه معامله مدیون با انتقال گیرنده اول در فرض غیرصورری بودن، صحیح مطلق است و از این رو انتقال گیرنده اول امکان انتقال آن مال به ید بعدی را دارد، باید گفت با توجه به عبارات پایانی ماده ۲۱ در صورت انتقال مال از سوی انتقال گیرنده به ید بعدی، این انتقال صحیح و در برابر طلبکاران قابل استناد است و مالکیت مال به انتقال گیرنده جدید تعلق دارد. بدل آن مال نیز از اموال انتقال گیرنده اول اخذ و محکوم به از محل آن استیفا می‌شود. بدین ترتیب ضرر طلبکار برطرف می‌شود. بر این اساس قانونگذار نقطه تعادل را این گونه برقرار کرده است که عین به ید جدید تعلق دارد و بدل آن می‌تواند محل وصول محکوم به گردد. یادآور می‌شویم انتقال گیرنده جدید (انتقال گیرنده دوم)، در صورتی شایسته چنین حمایتی است که جاهل به انگیزه فرار از دین در معامله سابق باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۲۹۰؛ صفایی، ۱۳۸۳: ۱۵۱ و ۱۵۴؛ ایزانلو و شریعتی نسب، ۱۳۹۱: ۶۰). وگرنه، یعنی در فرض عالم بودن او به موضوع، همان ترتیبات شناسایی شده در ماده ۲۱ برای اخذ محکوم به در حق او نیز جاری است. بر این اساس در فرض مزبور امکان وصول محکوم به از محل عین مال امکان پذیر خواهد بود. این مهم به روشنی از منطبق حاکم بر ماده ۲۱ قانون قابل فهم است. بر اساس این ماده تنها در فرض عالم بودن انتقال گیرنده است که او سزاوار حمایت نخواهد بود و تعزیر او امکان پذیر می‌شود. انتقال گیرنده جدید را نیز تنها در صورت عالم بودن به این امر می‌توان مشمول تعزیر دانست.

همان طور که بیان شد معامله با انگیزه فرار از دین از نظر مفهومی با توجه که به اینکه طرفین دارای قصد واقعی برای انعقاد قرارداد هستند کاملاً متمایز با معاملات صوری است که طرفین فاقد چنین قصدی هستند. این مهم تأثیر خود را در کیفیت طرح دعوا نیز به جا می‌نهد. اصولاً در مواردی که طلبکاران به واسطه معامله با انگیزه فرار از دین صورت گرفته از ناحیه مدیون به دنبال احقاق حق خود هستند، خواسته دعوی خود را اعلام بطلان آن معامله قرار می‌دهند. این خواسته با این تصور که معامله با انگیزه فرار از دین باطل، غیرنافذ و یا غیرقابل استناد است (صفایی، ۱۳۸۳: ۱۵۳)^۱، مطرح می‌شود. حال اینکه حسب استدلال‌های ارائه شده نشان داده شد که این معامله به صورت مطلق حتی در برابر طلبکاران صحیح و قابل استناد است؛ بنابراین، درخواست بطلان آن منتفی خواهد بود. افزون بر آن، در موارد که طرفین دارای قصد واقعی‌اند و این مهم را ابراز و دلایل ارائه می‌دهند، وجهی برای اعلام بطلان قرارداد باقی نمی‌ماند. آنچه می‌تواند محل اعتراض طلبکار قرار گیرد، وجود انگیزه فرار از دین از سوی انتقال دهنده و علم و آگاهی انتقال گیرنده است که در این صورت صرف نظر از امکان طرح شکایت کیفری بابت جرم موضوع ماده ۲۱، امکان طرح دعوی حقوقی نیز وجود دارد. با توجه به عبارات پایانی این ماده که

۱. برای ملاحظه دیدگاهی که لازمه غیرقابل استناد بودن رابطه حقوقی در برابر ثالث را طرح دعوی ابطال قرارداد از سوی او نمی‌داند (ر.ک: میرزائزاد جویباری، ۱۳۹۰: ۲۹۸).

بیان می‌دارد: «... در این صورت عین آن مال و در صورت تلف یا انتقال، مثل یا قیمت آن از اموال انتقال‌گیرنده به‌عنوان جریمه اخذ و محکوم به از محل آن استیفا خواهد شد»، خواسته دعوا می‌تواند الزام به پرداخت طلب از محل موضوع قرارداد معامله با انگیزه فرار از دین در صورت وجود عین باشد و در صورت تلف یا انتقال، این مطالبه نسبت به بدل صورت می‌پذیرد. با این وصف، طرح دعوا به خواسته اعلام بطلان درباره معامله با انگیزه فرار از دین غیرصوری که در رویه قضایی بسیار شایع است، همراه با ایراد مبنایی است. در هر صورت در این دعوی حقوقی انتقال‌دهنده و انتقال‌گیرنده هر دو باید خواننده دعوی قرار گیرند.

۴. نتیجه

وضعیت حقوقی و کیفری انتقال مال با انگیزه فرار از پرداخت دین فراز و نشیب‌هایی زیاد را طی کرده است و همچنان شرایط و ارکان و آثار جزایی و مدنی آن محل بحث است. به‌نظر می‌رسد «انتقال» به‌عنوان رفتار مجرمانه در این معامله، شامل عقود و موضوع نیز اعم از انتقال مال و حق است و ایقاعات را در بر نمی‌گیرد. بدین‌سان، بر خلاف آن دسته از حقوقدانانی که رفتار را در این جرم «انتقال دادن» تفسیر و وجود انتقال‌گیرنده را غیرضروری دانسته‌اند، بر این باوریم که انتقال مال با انگیزه فرار از دین، جرمی طرفینی است و انتقال‌دهنده و گیرنده مرتکب اصلی محسوب می‌شوند. استدلال کردیم که اگرچه در فرض انتقال‌گیرنده جاهل، انتقال‌دهنده عالم مجرم است، عکس آن صادق نیست و اگر انتقال‌دهنده فاقد رکن روانی باشد، ولی انتقال‌گیرنده عالم باشد، جرم به هیچ‌یک منتسب نیست. انگیزه در ماده ۲۱ قانون بر اساس ملاحظات حقوق مدنی نگاشته شده و از نظر بعد جزایی موضوع، فرار از دین که در واقع قصد اضرار طلبکاران است، سوءنیت خاص است و نتیجه نیز اضرار طلبکاران. بنابراین، اگر بخواهیم بر پایه آنچه در این مقاله بازاندیشی کردیم، این معامله مجرمانه را تعریف کنیم، این‌گونه خواهد بود: «هر قراردادی است که مدیون قطعی، مال خود را برای فرار از دین به شخصی به‌صورت واقعی انتقال دهد؛ به‌گونه‌ای که باقی‌مانده اموال او کفاف ادای دین را ننماید و موجب ضرر طلبکارها شود».

همچنین شناسایی وضعیت حقوقی معامله با انگیزه فرار از دین که در حقوق ایران با ممنوعیت کیفری و مجازات همراه است، از موضوعات مورد اختلاف است. از یک سو، ملاحظات مربوط به اصولی مانند اصل تسلیط، اصل حاکمیت اراده، اصل صحت و ثبات قراردادها در میان است و از سوی دیگر، ضرری است که در نتیجه این معامله به شخص ثالث یعنی طلبکاران وارد می‌آید. حسب تحولات قانونی صورت‌گرفته و ابهامات موجود، تفاسیر متفاوتی از سوی پژوهشگران حقوقی در این باره ارائه شده است. مطابق تلقی مرسوم عموماً حقوقدانان به یکی از دیدگاه‌های بطلان، عدم نفوذ، و غیرقابل استناد بودن قرارداد نظر داده‌اند. بر پایه اصول و

دیدگاه‌های حقوقی بر این باوریم که هیچ‌یک از دیدگاه‌های مرسوم با عبارت قانونگذار در ماده ۲۱ همخوانی دقیقی ندارد. با وجود تفوق احتمال غیرقابل استناد بودن قرارداد نسبت به دو احتمال دیگر، حتی این احتمال نیز تفاوت‌هایی آشکار با اراده قانونگذار دارد. عبارات به‌کار گرفته‌شده در ماده ۲۱ قانون، به‌روشنی حکایت از پذیرش صحت معامله به انگیزه فرار از دین چه در رابطه میان طرفین و چه در رابطه با طلبکاران به‌عنوان اشخاص ثالث دارد که از آن با عنوان صحت مطلق یاد کردیم. شناسایی انتقال‌گیرنده به‌عنوان مالک جدید و امکان وصول محکوم به از محل دارایی او به‌روشنی حکایت از پذیرش این نظریه دارد. حتی قانونگذار انتقال مال از سوی انتقال‌گیرنده به ید بعدی را نیز در برابر طلبکار مؤثر و قابل استناد دانسته است. این نتیجه افزون بر سیاق و مفاد ماده یادشده، با اصول و قواعد حاکم بر حقوق قراردادها نیز هماهنگ است و بدین‌سان، ارجح می‌نماید.

رویکرد قانونگذار با نهاد تعزیر که کاربرد معمول آن در امور جزایی است و در قانون مجازات اسلامی به‌عنوان یکی از گونه‌های مجازات برشمرده شده، هماهنگ و قابل انطباق است. این نهاد همان‌طور که در جای خود اثبات شد کارکرد قابل توجهی در حقوق خصوصی دارد و برای برطرف کردن خسارت وارد به زیان‌دیده نیز می‌توان بدان متوسل شد. قانونگذار در ماده ۲۱ قانون ضمن پذیرش مالکیت انتقال‌گیرنده، اخذ عین یا بدل مال از دارایی او و استیفای محکوم به از محل آن را مورد پذیرش قرار داده است. به‌روشنی می‌توان این حکم را بر بنیاد توسل به تعزیر توجیه کرد. بدیهی است شمول تعزیر محدود به جایی است که انتقال‌گیرنده از انگیزه انتقال‌دهنده آگاه باشد و اساساً همین مسئله موجب امکان توسل به تعزیر که در این ماده با نام «جریمه» از آن یاد شد، شده است. جریمه‌ای که بر خلاف جزای نقدی که در حق دولت پرداخت خواهد شد، به‌مثابه جبران زیان، عاید متضرر که همان طلبکاران است، می‌گردد. استدلال کردیم که جریمه ماده ۲۱ قانون را نمی‌توان به حکم تبصره ۳ ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی تعزیر جزایی درجه هفت در نظر گرفت، زیرا نه ماهیت مجازات و نه آثار آن را ندارد؛ همچنان‌که محل جبران خسارت بزه‌دیدگان قرار گرفته و قابل تشدید و تخفیف و عفو ... نیست.

درواقع، ترتیب مزبور به‌نحو مناسب‌تری نقطه تعادل را میان حقوق اشخاص درگیر در این روابط حقوقی فراهم می‌آورد و تا حد امکان اصول حاکم بر حقوق قراردادها نیز مصون از اختلال باقی می‌ماند. افزون بر این، این دیدگاه در هماهنگی کامل با عبارات قانونی به‌کاررفته از سوی قانون‌گذار و منشأ آثار قابل دفاعی است. در نتیجه این تدبیر، برای نمونه اولاً، انتقال‌گیرنده که با علم به انگیزه انتقال‌دهنده در انجام معامله با او قرارداد منعقد کرد و زمینه‌ساز اضرار طلبکاران شده، شایسته تعزیر به‌شمار آمده است؛ ثانیاً، مال اخذشده از باب تعزیر، محلی برای وصول مطالبات طلبکاران قرار می‌گیرد و قانونگذار به این ترتیب تلاش کرده است تا ضرر وارد به

طلبکاران را مرتفع سازد؛ ثالثاً، از شخصی که مال از ناحیه انتقال گیرنده مزبور به او واگذار شده است، با به رسمیت شناختن این انتقال حمایت به عمل می‌آید.

منابع

الف) فارسی

۱. اردبیلی، محمدعلی (۱۳۹۲). حقوق جزای عمومی. ج ۱، چ سی و یکم، تهران: میزان.
۲. ایزانلو، محسن و شریعتی نسب، ابوالفضل (۱۳۹۱). مطالعه تطبیقی عدم قابلیت استناد در حقوق ایران و فرانسه. حقوق خصوصی، ۹(۲)، ۳۵-۶۶.
۳. آقایی‌نیا، حسین و رستمی، هادی (۱۳۹۷). جرائم علیه اموال و مالکیت. چ دوم، تهران: میزان.
۴. بروجردی عبده، محمد (۱۳۸۰). حقوق مدنی. چ اول، تهران: مجد.
۵. برهانی، محسن و الهام، غلامحسین (۱۳۹۷). درآمدی بر حقوق جزای عمومی، ج ۱، چ چهارم، تهران: میزان.
۶. برهانی، محسن و لطفعلی‌زاده، الهه (۱۴۰۱). چ اول، تهران: انتشارات پژوهشگاه قوه قضائیه.
۷. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۲). مجموعه محشی قانون مدنی. چ دوم، تهران: گنج دانش.
۸. خورسندیان، محمدعلی؛ سخنور، مهدی و جانبازی، داود (۱۳۹۸). تحلیل فقهی - حقوقی معاملات به قصد فرار از دین با توجه به قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴. مطالعات حقوقی، ۳(۱۱)، ۷۱-۱۰۳.
۹. درویشی خادم، بهرام (۱۳۷۰). معامله به قصد فرار از دین. مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۲۶-۱، ۲۹.
۱۰. دریایی، رضا و کربلایی آقازاده، مصطفی (۱۳۹۹). تأملی بر رابطه قانون مسئولیت مدنی با موجبات ضمان قهری در حقوق ایران. مطالعات حقوقی، ۱۲(۳)، ۹۳-۱۲۵.
۱۱. ره‌پیک، حسن (۱۳۸۵). حقوق مدنی: حقوق قراردادها. چ اول، تهران: خرسندی.
۱۲. شهیدی، مهدی (۱۳۸۲). حقوق مدنی: تشکیل قراردادها و تعهدات. چ سوم، تهران: مجد.
۱۳. صبوری‌پور، مهدی و موسوی، سیدپوریا (۱۴۰۲). حقوق کیفری عمومی اطفال و نوجوانان. چ اول، تهران: میزان.
۱۴. صفایی، سیدحسین (۱۳۸۳). دوره مقدماتی حقوق مدنی: قواعد عمومی قراردادها. چ دوم، تهران: میزان.
۱۵. طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم (۱۳۷۶). سؤال و جواب. به اهتمام دکتر سیدمصطفی محقق داماد، چ اول، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
۱۶. قاسمی حامد، عباس (۱۳۸۷). حقوق مدنی: شرایط اساسی شکل‌گیری قرارداد. چ اول، تهران: دراک.
۱۷. قجاوند، محسن و شیرزاد، امید (۱۳۹۹). تحلیل کاربردی بزه معامله با قصد فرار از دین در قانون و رویه قضایی ایران. پژوهش حقوق کیفری، ۸(۳۰)، ۱۴۳-۱۷۱.

۱۸. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۳). حقوق مدنی: قواعد عمومی قراردادها. ج ۲، چ ششم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۹. محسنی، حسن (۱۳۹۵). نوآوری‌های قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی. پژوهش حقوق خصوصی، ۴(۱۴)، ۸۵-۱۰۷.
۲۰. محقق داماد، سیدمصطفی و حاجیان، هانی (۱۴۰۰). نظریه عمومی جرمه مدنی (تعزیرات غیرکیفری) در فقه و حقوق ایران. مجله حقوقی دادگستری، ۸۵(۱۱۴)، ۱۹۳-۲۲۱.
۲۱. محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۹۰). مباحثی از اصول فقه، دفتر اول: مباحث الفاظ. چ هفدهم، تهران: علوم اسلامی.
۲۲. محمدی، پژمان؛ مظفری، محبت و کشاورز بهادری، نرگس (۱۳۹۹). تحلیل اقتصادی معامله به قصد فرار از دین در ایران. دوفصلنامه دانش حقوق اقتصادی، ۲۷(۱۸)، ۲۰۳-۲۲۱.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۵). تعزیر و گستره آن. قم: انتشارات مدرسه الإمام علی بن ابی طالب (ع).
۲۴. منصورآبادی، عباس (۱۳۹۶). حقوق جزای عمومی ۲. چ اول، تهران: میزان.
۲۵. میرزائزاد جویباری، اکبر (۱۳۹۰). وضعیت حقوقی قرارداد فروش مال مرهونه «بطلان، عدم نفوذ یا عدم قابلیت استناد». مطالعات حقوق خصوصی، ۴۱(۲)، ۲۸۱-۲۹۹.
۲۶. میرمحمدصادقی، حسین (۱۴۰۰الف). حقوق جزای عمومی ۲ (مسئولیت کیفری). چ اول، تهران: میزان.
۲۷. میرمحمدصادقی، حسین (۱۴۰۰ب). حقوق جزای عمومی ۱ (پدیده مجرمانه). چ دوم، تهران: میزان.

ب) عربی

۲۸. اردبیلی، احمد بن محمد (بی‌تا). زبدة البیان فی أحكام القرآن. چ اول، تهران: المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة.
۲۹. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۴ق). تذکره الفقهاء. ج ۱۴، چ اول، قم: مؤسسه آل‌البیت (ع).
۳۰. حلی، ابن ادريس (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی. ج ۳، چ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.